

# شاهنامه و آرمینان

تالیف  
ادیک باغداساریان  
(ا. گرمانیکی)

تهران ۱۳۸۰

ISBN 964-06-0746-0

شابک ۹۶۴-۰۶-۰۷۴۶-۰

# ՃԱՐՆԱՄԵՆ ԵՎ ՂԱՅԵՐԸ

Էդիկ Բաղդասարյան  
(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

ISBN 964-06-0746-0

شابک ۹۶۴-۰۶-۰۷۴۶-۰



مرکز تخصصی مطالعات ایران شناسی

[www.sein-vizhenameh.com](http://www.sein-vizhenameh.com)

۳۰۰۰۱۸۴۲۱۸



[https://telegram.me/iranshenasi\\_Center](https://telegram.me/iranshenasi_Center)

# شاهنامه و آرمینان

تالیف

ادیب باغدادساریان

(ا. گرمایک)

تهران ۱۳۸۰

ISBN 964-06-0746-0

شابک ۹۶۴-۰۶-۰۷۴۶-۰

## فهرست

۳	پیشگفتار
۴	۱. نگاهی به زندگی فردوسی و شاهنامه او
۶	۲. شاهنامه در منابع ارمنی
۱۱	۳. بررسی حماسه های ملی ایران و ارمن
۲۵	۴. ارمنیان در شاهنامه
۳۸	۵. پژوهش ارمنیان در باره شاهنامه
۴۱	۶. ترجمه های ارمنی شاهنامه
۴۴	۷. کتابنامه ارمنی فردوسی و شاهنامه
۴۶	۸. منابع و مآخذ

بمنظور کاهش هزینه های چاپ ، صفحه بندی کتاب با حروف ریز و فشرده تهیه گردیده است. از این رو از خواننده گرامی پوزش می خواهیم.

---

نام کتاب : شاهنامه و ارمنیان  
نویسنده : ادیک باغداداساریان (ا. گرمانیک)  
ناشر : مولف  
نوبت چاپ : نخست ۱۳۸۰  
شمارگان : ۱۰۰۰  
چاپ : احسان  
قیمت : ۵۰۰ تومان

## پیشگفتار

ایرانیان و ارمنیان از زمان های بسیار دور ، که نمی توان بدرستی درازنای آن را مشخص کرد ، احتمالاً "از همان سپیده دم تاریخ با یکدیگر مناسبات و روابط بسیار نزدیک در زمینه های سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی داشته اند. رشته های اصلی فکری و معنوی آنان با انعکاس در دین و آیین ، آداب و سنن ، اسطوره ها و حماسه های ملی ، زبان و ادب از دیرباز به یکدیگر گره خورده و با پژوهش های علمی گسترده ای که در خصوص فرهنگ و زبان مشترک دو ملت ، در میان ارمنیان حداقل از یک و نیم قرن پیش انجام گرفته است ، روز به روز جنبه های جدید تری از این همنشینی و هم آوازی و هم فکری ملل کشف می گردد. خوشبختانه در سالهای اخیر نیز پژوهشگران ژرف اندیش ایران به تحقیق در باره فرهنگ و تاریخ ارمن و مشترکات آن با فرهنگ ایران می پردازند.

تاریخنگاران و نویسندگان ارمن از سده پنجم میلادی که کتابت جدید ارمنی به واسطه اختراع حروف الفبای ارمنی توسط مسروپ ماستوتس شکل گرفت ، در آثار خود که منابع بسیار غنی تاریخی و فرهنگی محسوب می شوند همواره در باره جنبه های مختلف زندگی ایرانیان چه بصورت موردی و پراکنده و چه بصورت جامع و اختصاصی اطلاعات ارزشمندی نگهداری کرده اند و بسیاری از آنان برای روشن کردن نقاط تاریک تاریخ ایران ارزش حیاتی دارند. با ستاخیز فرهنگی جدید ایران که پس از انقلاب ملت ایران پدید آمده است ، یکی از رشته های مورد پژوهش ، بررسی مشترکات فرهنگی و تاریخی ایرانیان و ارمنیان ، بررسی تاریخ و فرهنگ ایران از دیدگاه منابع غنی ارمنی (از سده پنجم میلادی تا کنون) و نیز بررسی انعکاس فرهنگ ایران در میان ارمنیان بوده است.

یکی از منابع بسیار ارزشمند در بررسی مشترکات ایرانیان و ارمنیان "شاهنامه" فردوسی است که منعکس کننده اسطوره و حماسه و تاریخ ملی ایران می باشد. کتابی که نگارنده به جامعه اهل ادب و اندیشه پیشکش می کند نتیجه بررسی هایی است که از حدود یک قرن پیش در زمینه شاهنامه شناسی ارمنیان صورت گرفته است و نگارنده علاوه بر نظریات اندیشمندان و نگارندگان دیگر ، مطالب جدیدی نیز اضافه نموده است.

با توجه به اینکه در زمینه زندگی و فعالیت های فردوسی و تشریح بخش های مختلف شاهنامه پژوهش های زیادی صورت گرفته است ، بنابراین نگارنده در این خصوص به اجمال بحث خواهد کرد و توجه بیشتری به بحث اصلی تحقیق یعنی

پژوهش ارمنیان در مورد شاهنامه، انعکاس مناسبات فرهنگی و تاریخی ایرانیان و ارمنیان در شاهکار فردوسی و مطالب دیگر مبذول داشته است. بخش هایی از این کتاب پیشتر در جراید توسط نگارنده چاپ شده بود. امروز متن کامل آنها ارائه می شود.

نگارنده پژوهش خود را با این امید ارائه می دهد که جامعه اهل تحقیق در قبال نادرستی هایی که احتمالاً در کتاب روا داشته یا به دیده اغماض بنگرند و یا ترجیحاً "منت گذاشته وی را از کمی ها و کاستی ها و نادرستی ها آگاه سازند.

ادیک باغداساریان

(۱. گرمانیک)

تیر ماه ۱۳۷۳، تهران

## ۱- نگاهی به زندگانی فردوسی و شاهنامه او

حکیم ابوالقاسم فردوسی در حدود سال ۹۴۰ م. (۵۳۳۰ ق.) در فاز یا پاز توس در یک خانواده دهگانی تهیدست شده زاده شد. دهگانان در آن زمان صاحبان املاک و طبقه اشراف کشاورزی را تشکیل می دادند. در سال ۹۷۶ (حدود ۳۶۵ به سن ۳۵ سالگی) نظم شاهنامه را آغاز کرد و پس از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ تا ۷۱ سالگی به سال ۱۰۱۱ (۵۴۰۰ ق.) آن را به پایان رسانید. ماخذ عمده شاهنامه فردوسی، شاهنامه منشور ابومنصور است که در اواسط سده چهارم هجری به حکم ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی فرمانروای توس تدوین شد و علاوه بر این روایات مختلف شفاهی و کتبی بدست فردوسی افتاد و وی مجموع آنها را در شاهکار جاوید خود جای داد. وزن شاهنامه بحر متقارب "وزن حماسه های ایران" است. فردوسی معانی دقیق و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را در طی داستان های خود آورده است وی پس از ختم شاهنامه آن را از توس به غزنین برد و به محمود غزنوی تقدیم کرد. فردوسی پس از مسافرت به این شهر بر خلاف انتظار خود مورد توجه و محبت پادشاه غزنوی قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایات سلطان محمود تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو دهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم فردوسی گشت چنانکه بنا بر همان روایات همه درهم های محمود را بخشش کرد لیکن دلایل اختلاف و کدورت فردوسی و محمود از این قرار بود:

۱- اختلاف مذهبی میان فردوسی شیعه مذهب و محمود سنی مذهب که هر دو در عقیده خود راسخ بودند. این امر از هجوتنامه ای که فردوسی برای محمود سروده است بخوبی بر می آید.

۲- اختلاف عقیده محمود و فردوسی بر سر مسایل نژادی و ملی. فردوسی محققاً "ایرانی وطن پرست بود و در شاهنامه نیز به حکم شرایط حماسه ملی ناگزیر همواره دشمنان ایران را مانند تازیان و ترکان به بدی یاد کرده است و بالعکس از ایرانیان همواره به نیکی سخن گفته و ارمنیان نیز همواره در کنار ایرانیان دیده می شوند.

۳- خست ذاتی محمود که فردوسی به آن اشاره کرده است او را از دادن پاداشی که قول داده بود مانع شد. چنانکه پاداش محمود در برابر رنج سی ساله شاعر بسیار حقیر می نمود فردوسی در سن ۸۰ سالگی بدرود حیات گفت (سال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۵ م. و ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه. ق.) و مدفن وی در توس می باشد و آرامگاهی که در

سال ۱۳۱۳ ه.ش برای او ساخته اند در محل تقریبی مدفن اوست. در شهریور سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ ه.ش.) از خاور شناسان و دانشمندان کشورهای مختلف جهان از جمله از ارمنستان دعوت به عمل آمده که در جشن هزاره فردوسی شرکت کنند، نخستین جلسه کنگره فردوسی به ریاست حاج محتشم السلطنه در تهران تشکیل شد که تا هفدهم شهریور ماه ادامه یافت. سپس هیئت مهمانان به اتفاق رضاشاه به مشهد رفتند و آرمگاه فردوسی را در ۲۰ مهر ماه گشودند.

× × ×

شاهنامه فردوسی که عده ای آن را نامه یا تاریخ شاهان و گروهی دیگر آن را نامه شهر یا کشور ایران دانسته اند مجموعه ای از داستان های افسانه ای، حماسی و تاریخی ایران است. اولین بار موسی خورنی تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی بخش هایی از آن را در کتاب "تاریخ ارمنیان" خود تحت عنوان "از افسانه های پارسی" گنجانده است. یک قرن بعد از او در زمان انوشیروان همت به گردآوری داستان های مردمی و حماسی شد. آخرین متن پهلوی آن که شامل کیومرث (نخستین انسان و پادشاه مطابق با اساطیر ایرانی) تا خسرو پرویز بود در زمان یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۱ م.) گرد آوری شد. این مجموعه ها در پهلوی به "خداینامه" نامیده می شدند. شاهنامه های گردآوری شده در سده های ۹-۸ م. به عربی ترجمه شده اند.

در سال ۹۵۷ م. بر اساس خداینامه و آثار دیگر زبان پهلوی و ترجمه های عربی آنها شاهنامه منثور زبان دری موسوم به ابومنصوری که در بالا یادآوری شد، پدید آمد. این شاهنامه توسط شاعرانی چون مسعودی مروزی (تنها سه بیت از او باقی مانده) دقیقی (۹۸۸ بیت از او باقی مانده) و فردوسی (حدود ۵۵ هزار بیت) به نظم در آمد.

شاهنامه از نظر ساختاری به ۵۰ بخش تقسیم شده که هر بخش شامل یک "پادشاهی" یا داستان نامیده شده است و از نظر حجم با یکدیگر برابر نیستند. مهمترین داستان های شاهنامه عبارتند از "زال و رودابه"، "هفت خوان رستم"، "داستان اسفندیار"، "رستم و سهراب"، "سیاوش"، "رستم و اسفندیار" و جز اینها، شاهنامه را می توان به سه دوره عمومی تقسیم نمود: اسطوره، حماسه و تاریخ.

دوره اساطیری از عهد کیومرث آغاز شده تا ظهور فریدون ادامه می یابد شاهنامه منعکس کننده پیکار نیکی و بدی است و اغلب این نبرد به صورت مقابله عدالت و بی عدالتی نمایان می گردد و بیانگر تصاویر هنری پیکار بی امان بین ایران (منبع نیکی) و توران (منبع بدی) است. دوره حماسه یا پهلوانی شاهنامه شامل



دلاوری های وصف ناپذیری قهرمانان ملی ایران برای حفظ آزادی میهن ایران است و این داستان های حماسی از جمله شکوهمندترین جلوه های مبارزه ملی برای آزادی و استقلال ملی و مردمی است. این دوره از قیام کاوه تا قتل رستم را در بر می گیرد. در دوره تاریخی شاهنامه، تاریخ ایران با توجه به دوران حکومت پادشاهان سلسله های مختلف بیان می شود. در شاهنامه از چهار سلسله بحث شده است: ۱- پیشدادیان، ۲- کیانیان، ۳- اشکانیان، ۴- ساسانیان.

در بخش تاریخی شاهنامه اطلاعات زیادی در باره ارمنیان و دیگر همسایگان ایران وجود دارد. اطلاعات مربوط به ارمنیان به رویدادهای سده ششم و هفتم مرتبط هستند.

فردوسی در نقل روایات از مآخذ خود نهایت امانت را بکار برده و در وصف مناظر طبیعی، میدان های جنگ، خصایص پهلوانان، کمال مهارت را نشان داده است. داستان های عشقی شاهنامه با آنکه آمیخته به عناصر حماسی است، اما جذاب و دلکش است. در مقدمه شاهنامه و آغاز و پایان سرگذشتها، فردوسی به حکمت و موعظه می پردازد. بطور کلی شاعر در بیان افکار و نقل معانی و سادگی زبان و فکر و روشنی سخن و استحکام و انسجام کلام به حد اعلای فصاحت و بلاغت ممکن رسیده است. بدون شک شاهنامه فردوسی به عنوان یکی از آثار جاودانی ادبی باقی خواهد ماند.

## ۲- شاهنامه در منابع ارمنی

### ۱-۲- چکیده

پیش از اینکه افسانه‌ها، اساطیر و داستان‌های حماسی و قهرمانی ایران در مجموعه‌های شاهنامه [از جمله خدانامه (سده هفتم م.)، شاهنامه ابومنصوری (۹۵۷ م.)، شاهنامه فردوسی (۱۰۱۱-۱۰۱۰)] به رشته تحریر در آیند، انعکاس خود را در ادبیات باستانی ارمنی یافته‌اند. روایت ارمنی داستان اردشیر بابکان توسط آگاتانگوس تاریخ‌نگار ارمنی سده پنجم نگهداری شده است (در واریانت لورانتی ترجمه یونانی). موسس خورناتسی یا موسی خورنی در باره داستانهای رستم، آژداهاک بیوراسب، و فریدون در کتاب تاریخ ارمنیان خود یاد کرده است. یرزینیک کوغباتسی فیلسوف ارمنی سده پنجم م. در باره اعتقادات ایران باستان، سبئوس در مورد خسرو و شیرین مطالبی نگاهداری کرده‌اند. بخشی از روایات داستانی رستم، اسفندیار و آژداهاک را گریگور ماگستروس (۱۰۵۸-۹۹۰ م.) حفظ کرده است.

اولین بار کستاندین یرزینکاتسی (۱۲۵۰ تا ۱۸-۱۳۱۴) در باره شاهنامه منظوم در ادبیات ارمنی یاد کرده است و با بحر متقارب آن شعری نیز سروده است. از سده ۱۸ م. به بعد به کرات در مورد شاهنامه فردوسی در آثار خاور شناسان و ادبیات هنری ارمنی یاد می‌شود.

### ۲-۲- روایات حماسی و افسانه‌ای ایران در تاریخ ارمنیان موسی خورنی

مناسبات ایرانیان و ارمنیان در گذشته همه‌جانبه بوده در آثار فرهنگی هر یک از این دو ملت مقاطعی از تاریخ و فرهنگ ملت دیگر انعکاس یافته است. همانگونه که اطلاعاتی در باره ارمنیان در شاهنامه فردوسی نگهداری شده به همان گونه نیز روایات حماسی و افسانه‌ای ایران در منابع ارمنی انعکاس یافته‌اند و در واقع منابع مهمی جهت بررسی چگونگی پیدایی و تحول تاریخ حماسی ایران به شمار می‌روند. پس از یورش تازیان به ایران زمین بسیاری از منابع فرهنگی دوران باستان به باد نیستی سپرده شد و اکنون صرفاً "با مراجعه به منابع ملل دیگر می‌توان در آن موارد آگاهی یافت.

یکی از اینگونه منابع که اطلاعات گرانمایی در باره ایران در خود حفظ نموده کتاب «تاریخ ارمنیان» اثر موسس خورناتسی (موسی خورنی) مورخ سده پنجم

ارمنی است. این تاریخنگار در کنار اینکه تقریباً "در سراسر کتاب از ایران یاد می کند با این حال یک فصل جداگانه تحت عنوان «از افسانه های پارسی» به بررسی روایات حماسی ایران اختصاص داده است. بخش نخست این فصل تحت عنوان «در باره آژدهاک بیوراسب» قرار دارد. با توجه به اینکه خورنی تحصیلات خود را تحت تأثیر فرهنگ یونان کسب نموده و تحت تأثیر این فرهنگ قرار داشت اما بنا به درخواست سهاک باگراتونی حاکم ارمنستان و مشوق او در نگارش کتاب تاریخ، اطلاعات گرانمایی را در زمینه افسانه ها و حماسه ایران به یادگار گذاشته است. از مندرجات کتاب تاریخ آگاه می شویم که این اثر باید پیش از سال ۴۸۲ م. به پایان رسیده باشد. در واقع حدود پنج قرن پیش از فردوسی، مورخ ارمنی در باره حماسه ایران سخن گفته است. در این بخش افسانه های آژدهاک و فریدون ارائه شده اند. اگر چه خورنی به اختصار این داستانها را بیان می کند اما خطوط اصلی آنها را حفظ می نماید. بخش دوم این فصل تحت عنوان «در باره اطلاعات موثق راجع به بیوراسب» قرار دارد. در اینجا خورنی در باره اصلیت و زمان بیوراسب توضیحات بیشتری ارائه می دهد و دلیل شورش مردم و کشته شدن وی را بیان می کند. خورنی در بخش های دیگر کتاب خود در باره رستم پهلوان سیستانی سخن می گوید و اشاره می کند که پارسیان معتقدند که "رستم ساگجیک (سگری) به اندازه یکصد و بیست پیل قدرت داشت". (تاریخ خورنی، کتاب دوم، فصل ۸). همانگونه که اشاره شد خورنی در بخش های مختلف اثر خود در باره خاندان های حکومتی ایران، چگونگی قدرت یافتن آنها، ارتباط آنها با دستگاه حاکمه ارمنستان و در مواردی افسانه های مربوط به آنها سخن گفته است که بررسی آنها خارج از حوصله این مقول است.

### ۳-۲- روایات افسانه ای ایران و گریگور ماگیستروس پاهلاوونی

گریگور ماگیستروس (۱۰۵۸-۹۹۰ م.) یکی از چهره های نامدار ارمنی در سیاست، فلسفه و علوم بود و از شخصیت های برجسته سیاسی در زمان پادشاهی باگراتونی و سپس بیزانس به شمار می رود. در سده ۱۱ م. سلجوقیان از شرق و بیزانس از غرب ارمنستان را تحت فشار قرار می دهند و دربار باگراتونی ارمنستان دچار تزلزل و تضعیف می گردد. در چنین شرایطی گریگور ماگیستروس که صاحب ناحیه ای به نام بجنی (bejni) و اراضی اطراف آن در ارمنستان شرقی بود املاک خود را به بیزانس می بخشد و به جای آن قیصر برخی نواحی از میانرودان (بین

النهرین) را به او می دهد و او را به عنوان حاکم (ماگیستروس یا بدشخ) آنجا می گمارد. او با فعالان سیاسی و اجتماعی ارمنی و بیگانه به نامه نگاری می پردازد. نامه هایی از او که به ما رسیده حاوی اطلاعات ارزشمند تاریخی و ادبی، فولکلور و اساطیر ارمنی مردمان همسایه است. در این نامه ها تحت عنوان «نامه های ماگیستروس» قطعات جالبی در باره روایات افسانه ای ایران نگهداری می شود. این اطلاعات از آن جهت ارزشمند هستند که از زمان آگانا نگوس و موسی خورنی تا سده ۱۱ میلادی (عصر ماگیستروس) ارمنیان با حماسه ایرانی آشنایی داشته اند و این آگاهی ها چنان است که برخی از آنها حتی در شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی ایران نگهداری نشده اند.

ماگیستروس در یکی از نامه های خود در باره عزیمت رستم به مازندران (در شاهنامه در بخش «هفت خوان رستم») و برخورد او با اژدها سخن می گوید اژدها هنگام شب به رستم نزدیک می شود یعنی زمانی که او در خواب بود تا بتواند پهلوان را ناگهان از بین ببرد لیکن رخش (اسب رستم) هشیارانه هنگام نزدیک شدن اژدها صاحب خود را بیدار می کند اما اژدها ناگهان ناپدید می گردد این کار سه بار تکرار شده رستم به خاطر بیدار شدن بی جا بر رخش غضبناک می شود.

ماگیستروس داستان فوق را بطور فشرده در نامه های خود ذکر می کند اما این امر حائز اهمیت است که فردوسی در شاهنامه خود محل وقوع برخورد رستم و اژدها را قید نمی کند اما ماگیستروس آن محل را در نزدیکی کوه «داباواند» (دماوند) یاد می کند. مطلب دوم این است که در نامه های ماگیستروس، اژدهای یاد شده کسی جز خود دوزخ نیست (او این نام اژدها را به صورت های دیوغغ (dyughegh) و (یوزغ (dyuzegh) یاد می کند که دومی صحیح تر و همان واژه دوزخ فارسی است).

ماگیستروس بلافاصله بعد از نبرد رستم و دوزخ به جنگ رستم و اسفندیار می پردازد. ماگیستروس نام رستم را به صورت رُستم (rostom) یاد می کند که تا امروز نیز در میان ارمنیان اینگونه تلفظ می شود و اسفندیار را به صورت اسپاندیار یاد می کند. (این نام به صورت های اسپاندارات و اسپاندیات در منابع ارمنی بکار رفته است (فارسی باستان spantasata، اوستایی spantodata به معنی پاک داد در فارسی میانه spandyat). ماگیستروس در باره رستم و اسفندیار یاد می کند که رستم هنگامی که در خواب بود شخصی به نام اسپاندیار (اسفندیار) در نزدیکی کوه دماوند به او می رسد و ... در شاهنامه ده ها صفحه به این داستان اختصاص یافته

اما قطعه ای که ماگیستروس نگهداری کرده در شاهنامه موجود نیست. در شاهنامه بطور کلی اسفندیار در شرق ظاهر می شود و هیچ اشاره ای به حضور او در نزدیکی کوه دماوند در آن نشده است. ماگیستروس در قسمت های دیگر نیز به اسفندیار اشاره می کند و در جایی دیگر راجع به انزوای او در کوه سیلان سخن می گوید که در منابع دیگری هیچگونه اطلاعاتی در این باره موجود نیست. چنان که پیداست داستان های حماسی ایران با گسترش از شرق به غرب از ویژگی های محلی برخوردار شده اند. سیلان یکی از پیامبران قدیمی و نیز نام کوهی در سه فرسخی اردبیل است و به نظر می رسد داستان مربوط به سیلان (ساوالان) با یکی از رویدادهای حماسه ایران وحدت یافته و ماگیسترس نیز از همین داستان محلی بهره گرفته است.

در کشورهای همسایه ارمنستان غیر از این که روایات گوناگونی در باره حماسه ایران رایج بود پرستش اسفندیار نیز رواج داشت. در این باره نیز ماگیستروس مطالبی در نامه های خود نگاهداری کرده است. در مورد پرستش اسفندیار موسس کاغانگاتواتسی مورخ ارمنی سده هفتم نیز مطالبی ضبط کرده است. اسفندیار در کتاب سئوس مورخ ارمنی سده هفتم نیز قید شده اما به عنوان یکی از پهلوانان مشرق زمین (آسیای میانه امروز). بنابراین مشخص می شود که بسیار پیش از ماگیستروس و فردوسی در سده هفتم میلادی اسفندیار در میان ارمنیان به عنوان یک قهرمان شرقی - ایرانی شناخته شده بود.

#### ۴-۲- شاهنامه و کستاندین برزنکاتسی

چنانکه اشاره شد روایات و داستان های حماسی و افسانه های ایران از دیر باز در ارمنستان برای مردم و نگارندگان آشنا بود. مضامین شاهنامه بویژه پس از نیمه دوم سده ۱۱م. در فرهنگ عامیانه ارمنی رواج یافت. آنگونه که از منابع تاریخی بر می آید، ملت ارمنی همواره در شرایط سخت تاریخ خود به موتیف های حماسی و داستانی ایران پناه برده آنها را با روحیه و ویژگی های محلی خود سازگار نموده است و به هر نحو قهرمانان حماسی ایران را با قهرمانان حماسی ارمنی یعنی "دلاوران ساسون" پیوند داده است. بنابراین در زمان تاخت و تازهای ترکان سلجوقی در کشورهای مختلف از جمله در ارمنستان و برقراری سلطه آنها بود که عاشق های ایرانی هنگام گردش در شهرها و روستاها به روستاهای ارمنی نیز می رفتند و در میان مردم داستان های خود را تعریف می کردند و آواز می خواندند. شاهنامه چنان مورد

علاقه ارمنیان قرار داشت که حتی در کلیساها نیز تعریف می شد. کستاندین برزنکاتسی شاعر نامی ارمنی در سده ۱۳ یک گواه قوی برای علاقه شدید ارمنیان به شاهنامه است (تولد دهه ۱۲۵۰، مرگ میان ۲۸-۱۳۱۴). او چنین می نویسد: «مردی نشسته بود و شاهنامه را با صدا می خواند. بنابراین برادران (منظور برادران ایمانی- ا.ب.گ.) از من خواهش کردند چنان اشعاری بسرایم که بتوان آن را بروزن شاهنامه خواند، و من هم این شعر را ساختم تا آن را با صدای شاهنامه بخوانید».

در اینجا مراد از خواندن شاهنامه، آنگونه است که نقالان معمولاً در محافل عمومی برای مردم داستانهای شاهنامه را تعریف می کنند. آکادمیسین پروفیسور مانوک آغبیان برای اثبات تأثیر این وزن شاهنامه در شعر ارمنی نمونه هایی از شاراگان های کلیسا ساخته کستاندین برزنکاتسی و حتی گریگور نازکاتسی را ارائه داده است. از جمله بیت: «به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد» را با یک بیت شاراگان مقایسه می کند.

بنابر این از سده دهم میلادی به بعد که شاهنامه فردوسی تدوین شد وزن های آن در شعر ارمنی تأثیر گذاشت. البته نمی توانیم مدعی شویم که گریگور نازکاتسی شاعر نامی ارمنی (۱۰۰۳-۹۵۱م.) همانگونه که کستاندین برزنکاتسی متأثر شده، شعر خود را پدید آورده است. شعر کستاندین تنها از نظر شکل و ظاهر از شاهنامه متأثر شده است و از نظر محتوا کلاً از حماسه سرایی ایرانی متفاوت است. البته این امر طبیعی است زیرا کستاندین شعر خود را در محیط کلیسای مسیحی ارمنی می سرود و قاعدتاً می بایست محتوای مذهبی- فلسفی مد نظر می بود تا حماسه و اسطوره. شعر فردوسی شعر دنیوی، اما شعر کستاندین دینی و مذهبی است.

× × ×

بر اساس اطلاعات باستانشناسی، پرستش اسب در میان اقوام آریایی خوارزم، باختر و سغد در زمان باستان رایج بود. سیاوش به عنوان خدای اسب سوار محبوب ترین قهرمان در خوارزم به شمار می رفت. این محبوبیت سیاوش نسل به نسل تا زمان فردوسی منتقل شده است. روایات مربوط به سیاوش نه تنها در میان ملل فارسی زبان بلکه در میان همسایه آنها از جمله ارمنیان نیز رواج داشت. تصادفی نیست که تا کنون نیز یک نوع گل قرمز را در لهجه های ارمنی گل شاورشاریون (aryun, shavarsharyun) به معنی خون و shavarsh سیاوش) یا «خون سیاوش» (یعنی گل پدید آمده از خون سیاوش) می نامند.

همانگونه که پیشتر اشاره شد در طول قرن‌ها حماسه ایرانی در میان ملل دیگر چنان تأثیر گذاشته است که گاهی ملل دیگر روایات محلی این حماسه بزرگ را پدید آورده قهرمانان خود را با قهرمانان شاهنامه گاهی یکی کرده و گاهی خویشاوند ساخته‌اند. یکی از این موارد داستان «رستم زال» است که روایات متعددی از آن توسط نقالان ارمنی حماسه «دلاوران ساسون» به دوران ما رسیده است. تقریباً تمام قهرمان روایت‌های ارمنی داستان «رستم زال» با قهرمانان حماسه ارمنی «دلاوران ساسون» خویشاوند شده‌اند. در یکی از آنها رستم به عنوان اهل ساسون معرفی می‌شود که هوهان فریادزن (به ارمنی *dzenov - hovhan*) (یکی از شخصیت‌های «دلاوران ساسون») عموی برزو دوست و رفیق او است. در یکی دیگر از روایات داویت (شخصیت اصلی حماسه «دلاوران ساسون») پدر برزو و در یکی دیگر زال پادشاه شهر ساسون می‌باشد. نقالان ارمنی تنها به ارمنی کردن قهرمانان داستان «رستم زال» قانع نشده‌اند بلکه تمام این داستان را با راه و رسم‌ها و عادات ملی و فرهنگ عامیانه ارمنی به در آمیخته‌اند به گونه‌ای که این داستان موضوع تاریخی پهلوان نامدار ایران را به عنوان هسته مرکزی در خود دارد اما کلاً تغییر و تحول یافته شکل تازه‌ای گرفته است و بیشتر حماسه «دلاوران ساسون» را به یاد می‌آورد تا «شاهنامه» را.

× × ×

بدین ترتیب چنانکه اشاره رفت مضامین شاهنامه چه در منابع نگارندگان و شاعران دوران باستان و چه در فرهنگ عامیانه مردم ارمنی زبان نفوذ و گسترش یافت. یکی از موتیف‌های شاهنامه که در ارمنستان محبوب و رایج بوده تاریخ واقعی و افسانه‌های زندگانی اسکندر مقدونی است. بنا به گواهی پژوهندگان نامی آن دسته از شعرای ارمنی که در باره این سردار نامی شعر سروده‌اند از جمله خاجاتور کچارتسی (وفات ۱۳۱۳ - ۱۳۳۰ م.)، هوانس یرزنگاتسی (۱۳۲۵ - ۱۲۵۰ م.)، گریگور آغنامارتسی (سده‌های ۱۶-۱۵) اسقف زاکاریا گونیانتس و هواساپ سباستاتسی (سده ۱۶) و دیگران با شاهنامه آشنایی داشته‌اند و بویژه بخش مربوط به اسکندر را نیک می‌دانستند.

سایات نووا از شاعران نامی ارمنی سده‌های میانه در اشعارش به موتیف‌ها و قهرمانان ایران اشاره کرده است مثلاً در «عشق همچون آتش روشن است» او از رستم به عنوان سمبل قدرت و دلآوری یاد می‌کند. او در شعرها و سرودهای متعددی از قهرمانان ایران، رستم و حتی اسب او رخس، بهرام گور (تیر او)، فرهاد و شیرین

نام می برد و داستان ها و روایت های آنها را در مقام تمثیل و استعاره به کار می گیرد.



### ۳- بررسی حماسه های ملی ایران و ارمن

#### ۱-۳- چکیده

حماسه های ملی دو ملت ایران و ارمن به عنوان همسایگان صمیمی در طول چند هزار سال نمی توانند جدا و منفک از یکدیگر باشند و تأثیرپذیری هر یک از دیگری امری طبیعی و حتمی بشمار می رود. شاهنامه فردوسی به عنوان محل تجلی تاریخ حماسی ایران از تأثیرات دلاوران ارمن چون موشغ مامیکنیان مبرا نشده از دیگر سو منابع کهن ارمنی نیز تأثیرات شدید حماسه ایران را ثبت کرده اند، آنچه که در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد بررسی جلوه های حماسی مشترک ایرانیان و ارمنیان است.

داستان حماسی ارمن دو بخش دارد، نخست روایاتی که عمدتاً در کتاب پرارزش "تاریخ ارمنیان" اثر جاودانی موسی خورنی تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی به جا مانده اند و دوم، حماسه دلاوران ساسون که روایات متعددی از آنها سینه به سینه تا زمان ما باقی مانده و از سده نوزدهم روایات مختلف این حماسه توسط پژوهشگران از زبان گویندگان و نقالان به ثبت رسیده است. تأثیر حماسه ایرانی چه بر روی دسته نخست و چه دسته دوم وجود داشته است.

به منظور آشنایی اجمالی با حماسه ارمنی بایسته است مختصری در باره ویژگی های آن سخن بگوئیم. موسی خورنی زمانی که در مورد حماسه قهرمانی تورک آنگغ (به معنی تورک زشت چهره) صحبت می کند از رستم سگزی نام می برد. بنا به نظر خورنی او فرزند باسکام و نوه هایک پیشوای قوم ارمن بود. او قامتی بلند، بدنی خشن، نگاهی قهارانه و قدرتی مافوق انسانی داشت که به علت زشتی او را آنگغ می نامیدند. او می توانست با ضربه دست صخره های عظیم را بشکافد، با ناخنهایش آنها را بتراند و به تخته سنگ بدل ساخته باز هم با ناخن روی آنها شکل شیر نقش کند. در سواحل پونتوس به دشمن حمله کرده صخره های تپه شکل را از جا کنده و پشت سر آنها پرتاب نمود و در اثر امواج بوجود آمده از برخورد این صخره ها با آب دریا کشتی های دشمن یا غرق و یا به مناطق دور برده شدند. خورنی معیاری برای سنجش قدرت تورک آنگغ پیدا نمی کند (مانند پارسیان که قدرت رستم را به قدرت ۱۲۰ پیل تشبیه می کردند).

نام تورک آنگغ از دو نام اساطیری یکی خدای رعد و برق و توفان تارو، تارکو، توگو یا ترگا و نام خدای ارمنی آنگغ پدید آمده است. در ترجمه ارمنی

کتاب مقدس نرگال خدای سومر و اکد آنگخ ترجمه شده است و محل پرستش او ناحیه معروف آنگخ در ارمنستان بود است و تورک آنگخ به عنوان حاکم آنجا گمارده می شود و از همین جا نام خاندان آنگخ اخذ می شود، لقب آنگخ که در زمان خورنی به معنی زشت و بد ریخت ریشه یابی شده بود در واقع به معنی منسوب به خاندان آنگخ یا آنگخیان می باشد. نام تورک نیز در ریشه یابی مردمی به معنی داده شده یا داد و هدیه به کار رفته است (چنانکه که سبئوس تاریخنگار ارمنی قید کرده) پس در جمع به معنی هدیه خدای آنگخ یا چنانکه در زبان فارسی بکار می بریم آنگخ داد (همانند خداداد، الهه داد، بغداد) می باشد.

اینک اجمالا<sup>۱</sup> به حماسه دلاوران ساسون می پردازیم.

در حماسه دلاوران ساسون چهار نسل قهرمانی وجود دارد:

۱- برادران ساناسار و باغداسار ۲- مهربزرگ (مهر شیرافکن) ۳- داویت ساسونی (با لقب تلور به معنی الکن) ۴- مهر کوچک. این چهار نسل با هم رابطه نسبی دارند. ساناسار و برادرش پایه گذار و پیشوای ساسون (ناحیه ای در ارمنستان باستان، واقع در غرب دریایچه وان) بودند. مهر بزرگ فرزند و جانشین ساناسار است. داویت هم فرزند و جانشین مهر بزرگ و مهر کوچک فرزند و جانشین داویت است. هر یک از آنها دارای روایات حماسی می باشد و نخستین بار در کتاب مقدس، تاریخ خورنی و توما آرزرونی، سفرنامه های پرتقالیان (آ. تریرو، م. آفونسو) و غیره از آنها یاد شده است. اولین بار بطور کامل در سال ۱۸۷۳ توسط گارگین سروانزتیان از زبان گربو گوینده روستای آرنیست موش (در شمال ساسون و در غرب دریایچه وان) یادداشت و به چاپ رسید و پس از آن تا کنون بارها روایات مختلف آن گردآوری و به چاپ رسیده است.

در میان روایات حماسی چهار نسل یاد شده، داستان داویت ساسونی روانی و توفیق بیشتری نسبت به دیگران دارد و بخش اعظم و کانون حماسه دلاوران ساسون را تشکیل می دهد بطوری که اغلب این حماسه را با نام حماسه ساسونتسی داویت یا داویت ساسونی می شناسیم.

حماسه دلاوران ساسون داستان حماسی چهار نسل است و از پیدایی خاندان ساسون آغاز شده با محبوس شدن مهر کوچک همیشه زنده و بی جانشین در میان صخره ها به پایان می رسد. در سراسر این حماسه نبرد و مبارزه در برابر بیگانگان جریان دارد. در داستان نسل اول، خلیفه بغداد یا یک پادشاه بت پرست بیگانه و دشمن ارمنیان است و به زور دختر پادشاه مسیحی یا ارمنی را به ازدواج خود در می

آورد و دوقلوی متولد شده از او (ساناسار و باغداसार) پدر یا پدر خوانده مستبد خود را به قتل می‌رسانند و مادرشان را آزاد می‌کنند و پس از دشواری‌های بسیار به یک کشور کوهستانی پناه می‌برند و دژ و شهر ساسون را بنا می‌نهند. در داستان نسل دوم نبرد و اختلاف میان یک مستبد بیگانه دیگر یعنی ملک مصر غیر هم‌کیش و مهر بزرگ قهرمان ساسون روی می‌دهد و این نزاع و جنگ با صلح به پایان می‌رسد. وقتی که مهر بزرگ با زن ملک مصر همبستر می‌شود ملک صغیر مصر به دنیا می‌آید که دشمن اصلی ساسون بشمار می‌رود و دشمنی و خصومت جدیدی بوجود می‌آید بویژه این که داویت در ساسون به دنیا می‌آید. در داستان داویت این دشمنی عمق بیشتری می‌یابد و به مسئله پیچیده بدل می‌شود و از حال شخصی به وضعیت ملی و اجتماعی سیاسی تبدیل می‌گردد. یک رشته برخورد بوقوع می‌پیوندد و بویژه نبرد تن به تن داویت و ملک مصر روی می‌دهد و با مرگ ملک مصر به پایان می‌رسد. همین محاصره اما کمی ملایم‌تر در داستان چهارم ادامه می‌یابد، مهر کوچک با ساکنان شهر دشمن می‌جنگد و آنها را نابود می‌سازد و انتقام خون پدر را می‌گیرد و یا با نوه‌های کوزبادین تهدید کننده ساسون می‌جنگد، آنها را به اسارت در آورده و مجازات می‌کند. موضوع مهم دیگر مسئله ازدواج است که عمدتاً در کشورهای بیگانه صورت گرفته در نهایت به جنگ منتهی می‌شود. این ازدواج از طرف بیگانگان با توسل به زور انجام می‌شود. (خلیفه بغداد و یا زوینار **Dsovinar**، پادشاه بت پرست) اما ازدواج افراد خودی با عشق آزادانه و بر اساس اصل برابری به وقوع می‌پیوندد (ساناسار - دغزون زام **Deghzoun Dsam** مهر بزرگ - ارمغان، داویت - خاندوت، مهر کوچک - گوهر). در جریان وقوع هر دو موضوع، توصیف و تشریح صحنه نبرد ها (جنگ، نبرد تن به تن، کشتی، مسابقه) جای مهمی به خود اختصاص می‌دهد و طی آن برتری‌های اخلاقی و بدنی قهرمانان خودی و عقیده شکست‌ناپذیری آنها در برابر دشمنان غیر هم‌کیش ارائه می‌گردد. ویژگی سازندگی و قدرت موروثی نیز موضوع دیگر حماسه را تشکیل می‌دهد در کنار این ویژگی‌ها، موضوعات متعدد دیگر نیز مسطح می‌گردند و به حماسه غنا و شور و هیجان ویژه ای می‌بخشند.

حماسه دلاوران ساسون از افسانه‌های کهن، سوژه‌های داستانی سنتی از آوازاها و روایات تاریخی مردمی در قالب یک نظام واحد تشکیل شده است. داستان ساناسار و باغداसार بر اساس افسانه‌های باستانی رعد و برق بنا شده، داستان‌های مهر بزرگ و کوچک بر پایه موتیف‌های اسطوره‌شناسی خدای مهر

(میترا) یعنی خدای روشنایی و آفتاب ارمنی و اقوام هند و اروپایی باستان، آمیخته به افسانه قدیمی و محلی محبوس شدن قهرمانان در صخرها و غارها پدید آمده است. پایه داستان داویت نیز، افسانه هند و اروپایی کهن نبرد رعد و برق تشکیل می دهد. تاریخ حماسه ارمنی در راستای محلی شدن قهرمانان افسانه ای و رفتار و کردار آنها و ارتباط با مکان واقعی جغرافیایی جریان یافته است. محیط جغرافیایی حماسه نخست ساسون (ناحیه، دژ، شهر) میهن قهرمانان افسانه ای می باشد با کوهها (کوه سیم یا نیشو یا سیاه، ژواسار، ماروتا با وانک خود) و رود و پل باتمانا و نواحی دور و نزدیک (موش، چاپاغجور، خللات، وان، وستان، مانازگرد، کاپوت کوغ، کاغزوان و غیره)، سپس کشور یا شهر مصر واقع در جنوب ساسون است. دیاربکر و حلب در قلمرو مصر قرار دارند. بغداد و خلافت آن جای خاصی به خود اختصاص می دهند.

کشور خللات و پادشاهی موصل نیز دشمن ساسون به شمار می روند. در برخی از روایات لوری و گرجستان، شهرهای ایران: تبریز، خوی و چند شهر افسانه ای (شهر مس، کشور دلیران، شهر سبز و غیره) نیز به عنوان دشمن ساسون یاد می شوند. مکان های واقعی جغرافیایی و دشمنی با حاکمان آنها خود گواه دوران تاریخی خاصی است. اگر چه عناصر اولیه حماسه دلاوران ساسون از زمان باستان سرچشمه می گیرند اما تحول و تطور داستانی آنها، طبقه داستان ها و بازسازی مجدد آنها توسط گویندگان و نقلان مردمی در اثناء سده های ۱۳-۷ صورت گرفته است و در درجه نخست در اثر مبارزه شدید ملت ارمنی در برابر خلیفه بغداد و حکام ایوبی مصر (۱۲-۱۳) پدید آمده اند. داستان ساناسار و باغداسار از نظر تشابه با داستان برادران شاهزاده آشور، کشتن پدر و پناه بردن به ارمنستان مرتبط می شود و تا حدی وقایع تاریخی سده هفتم پیش از میلاد را منعکس می سازد و بعدها در زمان خلافت اعراب بغداد (سده های ۱۱-۷م). رنگ و آهنگ جدیدی به خود گرفته است. در تحول داستان داویت، مبارزات شدید اهالی ساسون در سالهای ۷۴۹ و ۸۵۱ در برابر تشدید نظام باج و خراج اعراب تأثیر و نقش داشته است. قیام نخست به رهبری هوهان فرزند دادا و دومی به رهبری هوهان باگراتونی و برادرزادگانش داویت و آشوت روی داد. این و دیگر نام های تاریخی به نام های قهرمانان تبدیل شده اند (هوهان طنین انداز یا فریادزن، داویت)، دشمنان قدیمی نیز به صورت نام های جمعی متجلی می گردند (خلیفه بغداد، ملک مصر).

\* \* \*

تا آنجا که از آثار مکتوب بر می آید از سده پنجم میلادی به بعد برخی بخش ها و یا بخش های کامل حماسه ایران در ارمنستان شناخته شده و روان بوده است. مثلاً "خورنی در پاسخ به درخواست ساهاک باگراتونی مرزبان ارمنستان اطلاعات جمالی درباره آژدهاک بیوراسب (یعنی ضحاک) کردار و رفتار او، خدمت دیوان به وی، بوسه زدن شانه هاو بر خاستن مار از شانه های او به مرزبان می دهد. شخصی به نام هرودن (فریدون) او را با بندهای برنجی می بندد و به کوه دمباوند (دماوند) می برد.

در بخش دیگری خورنی از رستم یاد نموده اضافه می کند که تورک آنکغ دارای نیروی زیادی بود اما خود معیاری برای سنجش این نیرو در اختیار ندارد آنگونه که پارسیان قدرت رستم ساگجیک (سگزی) را با نیروی ۱۲۰ پیل سنجیده اند.

سوار شدن سیاوش و کیخسرو بر اسب شیرنگ همانند جمله «شاه دلاور آرتاشس سوار اسب سیاه زیبا شد» است. کفش زرین توس جامه سرخ بر پا را به یاد می آورد که منحصر به آرگاوان می باشد در بند قرار گرفتن ضحاک در کوه دماوند همانند بسته شدن آرتاوازد از دلاوران کوه ماسیس در غار است. همین داستان در مورد میرانی قهرمان گرجی نیز وجود دارد.

در حماسه جدید نیز مشابهاتی وجود دارد. هم در حماسه دلاوران ساسون و شاهنامه، قهرمانان از قدرت مافوق طبیعی برخوردارند و دارای القاب هستند مثلاً "در حماسه ارمنی داویت ساسونی را تلور (tlor یعنی آلگن)، پدرش را «مهر شیرافکن» و عمویش را «هوان طنین انداز»، اسبش را «جلال گره» لقب می دهند.

همین مطلب را در شاهنامه نیز داریم. در اینجا به رستم تهمتن یا پیلتن، پدرش زال را زر (پیر، سفید مو) و اسبش را رخش می نامند. بنابراین می توانیم ارتباطی میان داویت و رستم، مهر و زال، جلال و رخش تشخیص دهیم.

جنگ تن به تن خاندوت خانوم با داویت مشابه نبرد تن به تنسهراب و گردآفرید است. جنگ تن به تن رستم و سهراب با نتیجه ای مختلف همراه است در اینجا پدر پسر را می کشد اما در حماسه ارمنی داویت به دست دختر سلطان چملکر کشته می شود.

## ۲-۳- شاهنامه و حماسه ارمنی دلاوران ساسون

بسیاری از پژوهشگران که به بررسی حماسه ملی ارمنی پرداخته اند متفق القول هستند که این حماسه باید بصورت تطبیقی نیز مورد تحقیق قرار گیرد و در این میان مقایسه تطبیقی حماسه های ایران و ارمن ضرورت یافته است. مقایسه این دو حماسه نشان می دهد که هر یک از آنها دارای ویژگی های منحصر به خود می باشد. هسته اولی را تاریخ ایران و دومی را تاریخ ارمنستان تشکیل می دهد، موضوع و راستای اولی را تاریخ مبارزات ایرانیان در برابر ترکان اما موضوع دومی را تاریخ قیام ها و مبارزات ارمنیان در برابر تازیان تشکیل می دهد. تشابه هر دو حماسه که در زمان های مختلف روی می دهند در مبارزه آنها مقابل اشغالگران خارجی است. در حماسه نخست ایران در برابر توران و در دومی ارمنستان در برابر مصر مبارزه می کند. در هر دو حماسه، قهرمانان از نیروی فوق العاده برخوردارند و دارای القابی می باشند. مثلاً «در حماسه ارمنی داویت ساسونی را تلور (به معنی الکن) پدرش را «مهر شیر افکن» و عمویش را «هوان طنین انداز» و اسبش را «جلال کُره» ملقب می کنند.

اینگونه القاب در شاهنامه هم موجودند مثلاً «رستم را تهمتن یا پیلتن، پدرش زال را زر (پیر، سفید مو) و اسبش را رخس لقب داده اند. با مقایسه این القاب می توانیم داویت را با رستم، مهر را با زال و جلال را با رخس مطابقت دهیم. در تمام حماسه ها بزرگی بدن قهرمانان و قدرت مافوق طبیعی آنها جلوه گر می شود. در شاهنامه نیز در باره رستم چنین آمده است که رستم از همان روز تولد چنان قدرتی از آفریدگار دریافت کرد بگونه ای که وقتی پا روی سنگ قرار می داد هر دو پا در آن فرو می رفت.

همین مطلب را نیز در حماسه دلاوران ساسون در مورد مهر بزرگ داریم:

*«او بد می دوید چونکه بدنش بود سنگین*

*هنگام دویدن پاها فرو می رفت در زمین»*

رستم در همان آغاز کار قدرت سرشار خود را به نمایش می گذارد. او در زمان نوجوانی به پیلی که بندهایش را پاره کرده بود حمله می کند و او را به اطاعت خود در می آورد. در حماسه دلاوران ساسون نیز، قدرت داویت کودک هنگام بازی با بیچه های بزرگان مصر به صورت کشتن یا معلول کردن آنها ظاهر می گردد. هم رستم و هم داویت به می خوارگی علاقه دارند مثلاً «رستم تنها پس از سه روز خوردن

و نوشیدن گرز خود را برداشته به مصاف سهراب می رود. داویت نیز هنگام میخوارگی از پیاله معمولی استفاده نمی کند.

هر دو قهرمان به یک نحو صاحب ابزار جنگ می شوند. داویت «شمشیر برق آسا» (تورکزاک) و «جلال کره» (کورکیک جلالی) را از پدر بزرگ به ارث می برد و رستم صاحب «گرزی چون کوه پاره» و «رخش» می گردد.

در حماسه های ایرانی و ارمنی همانندیهای شگفت انگیزی در باره خطوط و ویژگی های مافوق طبیعی قهرمانان وجود دارد. هر دو آنها دارای قدرت شکست ناپذیری، ویژگی رویین تنی و عظمت و زیبایی بدنی هستند. در هر دو حماسه منشاء اصلی قدرت و شکست ناپذیری قهرمانان را آب تشکیل می دهد. در حماسه ارمنی، ساناسار و باغداسار از آب زایش می یابند زیرا نقلان گفته اند که «خاک زادگان سال به سال اما اینان ماه به ماه بزرگ می شوند». آنها با خوردن آب چشمه و یا با شنا در آن قوی تر و رویین تن می شوند. جالب است که تقریباً تمام قهرمانان حماسه دلاوران ساسون از برادران دو قلوی ساناسار و باغداسار تا مهر کوچک مدام با آب در تماس هستند. ساناسار و باغداسار خانه ساسون را روی چشمه آب بنا می کنند زیرا به آنها گفته اند که:

«پسرم این آب، آب قهرمانان است

آنکه از این آب بخورد

پس از آن قهرمان می شود.»

آب حیات بخش به داویت قدرت و شکست ناپذیری می بخشد. او با شنا در کاتناغبیور (katnaghbyour) چنان قدرتی بدست می آورد که حتی نیزه نود پوتی (هر پوت ۱۶/۳ کیلوگرم) ملک مصر بر وی کارساز نمی شود. آب در شاهنامه هم از چنین اهمیت و مفهومی برخوردار است. در اینجا چنین می خوانیم:

چو رستم ز جنگ وی (سهراب) آزاد گشت

بسان یکی کوه پیولاد گشت

خرامان بشد سوی آب روان

چون جان رفته گویا بیابد روان

(شاهنامه ص ۹۵)

اسفندیار نیز یکی دیگر از قهرمانان شکست ناپذیر «شاهنامه» است. او از این ویژگی نه به خاطر شنا در آب بلکه به علت حمل زره زرتشت پیامبر برخوردار شده است. تنها نقطه ضعف و آسیب پذیر بدن، چشم او است و رستم نیز بنا به توصیه

سیمرغ تیری که از نی خاص تهیه شده بود در همانجا فرو برده وی را به قتل می رساند. در داستان داویت نیز اگر چه نقالان صریحا" اشاره نکرده اند اما از روایات چنین بر می آید که داویت ساسونی نیز دارای چنین نقطه آسیب پذیری بود که تنها دخترش در این باره آگاهی داشت و با ضربه آرام تیر او را می کشد.

این همانندی های حماسه ها را از طرفی نیز می توان مستقل از یکدیگر دانست و ریشه های آنها را باید در دورانی جستجو کرد که در شرایط طبیعی مردم منشاء حیات را در موضوعات مختلف می دیدند تا با استفاده از آنها از وقوع مرگ جلوگیری نمایند. این موضوعات و یا وسایل را برخی در آب، دیگران در دنیای جانوران و گروهی دیگر در مجموعه خدایان می یافتند، در تمام موارد علت نگرانی یکی بود اما موضوعات موجد این اندیشه ها متفاوت بودند. (در افسانه آلمانی زیگفید به جای آب، خون اژدها باعث آسیب ناپذیری می شد).

با این حال به امر جاودانگی کاملاً" معتقد نشدند و با دیدن تجربه های تلخ زندگی به این نتیجه رسیده اند که مرگ اجتناب ناپذیر است و بنابراین یک نقطه آسیب پذیر روی بدن قهرمانان در نظر گرفته اند و بدین وسیله آنان نیز مرگ پذیر گردند.

مبارزه نیکی و بدی در حماسه های ارمنی و ایرانی بگونه ای همانند وجود دارد. در شاهنامه یزدان یا اهورامزدا یا هرمز به عنوان خدای نیکی و اهریمن خدای بدی ها است. خدای نیکی ها پدید آورنده زمین و آسمان و انسان و نور اما خدای بدی ها موجد حطی، جنگ، بیماری همه گیر و تاریکی است. آسمان و ستارگان، انسان ها و جانوران نیکو تابع خدای نیکی ها هستند و دیوان، درندگان، جادوگران و ارواح پلید از خدای بدی ها تبعیت می کنند. اینها همواره با یکدیگر در حال مبارزه هستند و اگر چه همواره خدای نیکی پیروزمند است اما او در نهایت موفق نمی شود خدای بدی ها را کلاً" نابود سازد و لذا این خدا نیز مرگ ناپذیر است.

دیو سپید، سنجد، پولاد، ارژنگ، دیو اکوان، گرگ، اژدها و غیره به عنوان یاران اهریمن از قدرت فوق العاده، چهره مهیب و صدای ترسناک برخوردارند. اهورامزدا نیز دارای یارانی چون فرشته سروش، سیمرغ و غیره است.

در حماسه ایران، اهریمن با چهره های مختلف ظاهر می شود. در زمان کیومرث اولین شاه ایران با چهره دیو سیاه ظاهر شده شاهزاده سیامک را به قتل می رساند و سپس به شیطان تبدیل شده ضحاک را دچار دیوزدگی می کند، دسیسه سلم و تور را در برابر ایرج تدارک می بیند و غیره.



در شاهنامه قهرمانانی چون فریدون، سام، رستم، اسفندیار و دیگران در کنار خدای نیکی ظاهر شده در برابر بدی ها و تاریکی مبارزه می کنند و دیوان، شیاطین و جانوران درنده نماینده اهریمن را نابود می سازند. فریدون، ضحاک را دچار بلایا می سازد، سام دیو مزاحم آب را نابود می کند و اسفندیار گرگ های وحشی، شیرها، ازدها را می کشد و رستم دیو ارژنگ را نابود می سازد.

قهرمانان حماسه ارمنی دلاوران ساسون ساناسار، باغداسار، مهر بزرگ، داویت و مهر کوچک نیز با جانوران وحشی، دیوان و شیاطین می جنگند. آنها با مبارزه در برابر نبردهای پلید و شرور، مبارزه نور و آفتاب با تاریکی و ظلمت و زندگی با مرگ را به نمایش می گذارند. برای نمونه جنگ ساناسار برای آزادی دغزون- زام در شهر برنجی که به پیروزی خورشید و نور منجر شد حائز توجه است. مهر بزرگ و داویت هم با همین انگیزه با جانوران وحشی جنگیده اند. داویت هنگامی که گله داری می کرد به خواهش دوستانش به دیو چهل راهزن بلا نازل می کند و در جایی دیگر شیرها، گرگ ها، خرس ها و درندگان دیگر را از کوه و دشت جمع کرده آنها را اهلی می کند.

یکی دیگر از موارد مشابه تبدیل قهرمانان حماسه به سمبل های مردمی است. در این باره باید سرنوشت مهر کوچک را یادآوری کنیم. او در سنین کودکی از وجود پدر محروم می شود، از دیاری به دیار دیگر می رود تا عدالت را بیابد. سرانجام نومیادانه به دیدار مزار والدین می رود و با گریه از آنان یاری می خواهد. پدرش داویت توصیه می کند وارد صخره ای بشود. او پس از طی راهی دراز به صخره ای در نزدیکی وان می رسد و می گوید:

«... بایست، تا شمشیر خود بر سنگ زنم

گر ببرد پس گناهکار نیستم

و گر نبرد پس گناهکارم.»

صخره دوام نمی آورد و در اثر ضربه مهر دو نیم شده پهلوان با اسب خود به داخل آن می افتد. گویندگان و نقالان تعریف می کنند که هر سال، شب جشن های وارتاوار (عید آب پاشی) و هامبارسوم (معراج)، این صخره در نزدیکی وان دهان باز می کند، مهر از آنجا خارج شده و با اعتقاد به اینکه زمین تاب سنگینی او را ندارد، دوباره به درون صخره باز می گردد.

در شاهنامه فردوسی نیز فصلی در باره داستان کیخسرو وجود دارد. او پس از شصت سال حکومت عادلانه بر ایران به بیهودگی و بوجی جهان پی می برد و

بزرگان کشور را گرد آورده و به اعتراضات آنها گوش می‌کند و سپس خود را در اتاقی محبوس می‌سازد و هیچکس را نزد خود نمی‌پذیرد. پهلوانان گیسو را نزد زال می‌فرستند و او را به یاری می‌طلبند. زال نیز بی‌درنگ نزد کیخسرو می‌شتابد و او را سرزنش می‌کند که با دیوان هم صحبت شده امور حکومتی را فراموش کرده است. پادشاه توضیح می‌دهد که به درگاه خداوند دعا می‌کند. سپس او بزرگان را گرد آورده ثروت خود را تقسیم می‌کند و سهراب را به عنوان جانشین برگزیده خود با همراهی سپاه به سوی کوه‌ها می‌رود. در کنار چشمه‌ای چادر می‌زند و با آب سرد خود را می‌شوید و هنگام سپیده دم همراه با بادی شدید ناپدید می‌گردد. معتقدین به او بر این باورند که کیخسرو برای رستاخیز در گذشتگان ناپدید شده است.

جذب قهرمان باستانی در صخره در مورد داویت نیز بصورت افتادن او در یک چاه انعکاس یافته است. ملک مصر دامی برای داویت تدارک می‌بیند و چاهی را می‌کند و دهانه آن را با نم‌ها می‌پوشاند و پهلوان ارمنی در ناآگاهی به درون آن می‌افتد اما جان نمی‌بازد و دستش به نیایش وانک (کلیسای جامع) و چلیپا می‌زند و با خروج از چاه انتقام خود را می‌گیرد.

در شاهنامه نیز رستم به داخل چاهی می‌افتد که از سوی دشمن آماده شده بود. او نیز می‌تواند از آنجا خلاصی یافته انتقام خود را از آنان بگیرد. لیکن پس از آن قادر به ادامه حیات نشده در اثر جراحات سختی که در چاه بر وی وارد شده بود می‌میرد.

دلایل و شواهدی وجود دارد که بسیار پیش از فردوسی اینگونه روایات در مورد قهرمانان در ارمنستان وجود داشته است و لذا تأثیر پذیری روایات ارمنی از شاهنامه فردوسی نمی‌تواند قابل پذیرش باشد لیکن می‌توان چنین باور داشت که همه اینگونه روایات در اصل دارای یک نوع ریشه و انگیزه آفرینش بوده‌اند.

یکی دیگر از وجوه تشابه دلاوران ساسون و شاهنامه وجود نقش عظیم خواب و رویا در آنها است. زمانی که داویت به نبرد ملک مصر می‌رود. عمویش هوان طنین انداز در خواب می‌بیند که "ستاره مصر می‌درخشد و ستاره ساسون خاموش می‌شود". او پس از بیداری به همسرش می‌گوید: "دیدم ستاره مصر می‌درخشید و ستاره ساسون خاموش می‌شد، داویت از دست ما رفت". تا به نبرد رفتن ملک مصر، هوان طنین انداز نامه ملک را می‌خواند که در آن ساسون تهدید به ویرانی می‌شد و کلیه مردان از دم تیغ گذشته کلیه افراد دیگر به اسارت در می‌آمدند.

در شاهنامه نیز اینگونه خواب و رویا وجود دارد. گرسیوز بر دوستش سیاوش پهلوان دلیر ایران حسد می برد و دست به دسیسه چینی بر علیه او می زند، لذا به سیاوش گرد می رود و به وی تلقین می کند سردار ترک افراسیاب در پی انتقام جویی است آنگاه نزد افراسیاب می رود و می گوید که سیاوش با ایرانیان برای حمله به توران مذاکره می کند. افراسیاب نیز تحریک شده به نبرد سیاوش می رود. سیاوش نیز مجبور می شود صداقت دشمن را مورد بررسی قرار دهد. با توجه به اخلاق پست سردار ترک، سیاوش خوشبینی خود را از دست می دهد. چه باید کرد؟ راه نجات کدام است؟ هر چه فکر می کند به این نتیجه می رسد که از دشمن شکست خواهد خورد و در نهایت خسته شده و به خواب می رود. در خواب خود را در کنار رود پر آبی می بیند که سربازان بیگانه در آنجا صف کشیده بودند. در همین لحظه زبانه های آتش به دنبال او می افتند و به تدریج بزرگتر می شوند و به شهر او رسیده آنجا را طعمه آتش می کنند. سیاوش تلاش می کند از دست آتش نجات یابد اما موفق نمی شود.

پس از چندی سربازان ایستاده در ساحل رودخانه همراه پیل ها و افراسیاب ظاهر می شوند و بانگاه او زبانه های آتش قوی تر شده سیاوش را در خود می بلعند. نمونه های دیگری نیز از وجود خواب و رویا در شاهنامه وجود دارد (خواب فریدون، سام، گودرز، افراسیاب و غیره) لیکن همین یک مورد خود گویای امر می باشد.

چه در حماسه دلاوران ساسون و چه شاهنامه ترس و وحشت، شهوت و خجالت و مهماندوستی، مبارزه میان پدر و پسر و دیگر صحنه ها و موتیف های دیگر وجود دارد. در شاهنامه رستم پدر با پسرش سهراب می جنگد و او را می کشد. در حماسه ارمنی نیز پدر با پسر می جنگد اما با این تفاوت که پسرش را تشخیص داده و او را نمی کشد.

در حماسه دلاوران ساسون و شاهنامه، رستم و داوید پیش از وقوع نبرد میان پدر و پسر، نشان هایی نزد زنانشان باقی می گذارند و به آنان سفارش می کنند اگر فرزندان پسر بود این نشان ها را به دست راست آنان ببندند. در حماسه دلاوران ساسون چنین داریم:

«بازویندی زرین در آورد.

سنگ های قیمتی در آن نهفته.

گفت، اگر پسر بود

به دست راستش ببندد

و اگر دختر شد

گفت، به او سهمی دهه».

در شاهنامه نیز چنین می خوانیم:

ببازوی رستم یکی مهـرره بود  
که آن مهره اندر جهان شهره بود  
بدو داد و گفتش که اید را بدار  
گرت دختری آید از روزگار  
بگیر و بگیزی او بر بدوز  
به نیک اختر و فال گیتی فروز  
ور ایدونکه آید زاختر پسر  
ببندش ببازو نشان پدر  
(شاهنامه ص ۸۵)

این تشابه و همانندی به روشنی دیده می شود و منشاء آن وجود عادات مشابه در نحوه زندگی ملل ایران و ارمن در زمان های باستان می باشد و از طرفی نیز فرزندان در مورد پدرانشان کنجکاو بودند و می خواستند بدانند آنها کیستند. مثلا "مهر کوچک پس از بزرگ شدن از مادرش چنین می پرسد:

«مادرم، پدر من کجا است؟»

بچه ها به من می گویند،

پدر ندارم، حرامزاده ای

پدری ندارم به دنبالش بروم

پدرم کجا رفته است،

مادر گفت، پدرت داویت است.»

سهراب نیز از مادرش چنین می پرسد:

زخم کیم وز کدامین گهر

کزین پرسش از من بماند نهان

چو بشنید تهمینه گفت جوان

بدو گفت مادر که بشنو سخن

توپور گو پیلتن رستمی

چگونه چو برسد کسی از پدر

نمانم ترا زنده اندر جهان

بترسید از آن نامور پهلوان

بدین شادمان باش و تندی مکن

زدستان سامی و از نیرمی

(شاهنامه ص ۸۵)

یک مورد جالب در "شاهنامه" و "دلاوران ساسون" جنگ میان قهرمانان مرد و

زن است. در "شاهنامه"، گرد آفرید در لباس مردانه با سهراب زورآزمایی می کند.

همین نقش را گوهر و خاندوت در "دلاوران ساسون" ایفا می کنند. خاندوت مغلوب داویت شده هنگام فرار موهایش را باز می کند تا زن بودنش را به داویت نشان دهد. گردآفرید نیز پس از شکست در مقابل سهراب موهایش را آزاد می کند و سپس سهراب کمندش را به کمر او انداخته وی را می گیرد. مهر کوچک و گوهر نیز چنین داستانی دارند. داستان آرتاشس و ساتنیک نیز اینگونه است و شباهت بیشتری با روایت سهراب و گردآفرید دارد.

یکی دیگر خطوط مشترک "شاهنامه" و "دلاوران ساسون" فرستادن پیغام برای دشمن است. در شاهنامه، کیکاووس پیغامبری نزد پادشاه مازندران فرستاده از او می خواهد به تابعیت وی در آید. شخص اخیر این درخواست را رد می کند و کیکاووس بار دیگر سفیری اعزام کرده تهدید به ویرانی کشور می کند. پادشاه مازندران این بار پاسخ شدیدتری می دهد. کیکاووس به خشم آمده سپاهش را گرد آورده فرماندهی آن را به رستم می سپارد. جنگ سختی روی دهد و با نبرد تن به تن رستم و جویا به پایان می رسد.

اینگونه رویداد را در حماسه "دلاوران ساسون" نیز داریم، در اینجا داویت به ملک مصر دیو صفت بی احترامی می کند. وی نیز سفیری نزد داویت در ساسون می فرستد و از او درخواست می کند به تابعیت در آید. داویت سفیر را مورد نکوهش قرار داده باز می گرداند. ملک به خشم می آید سپاهش را روانه ساسون می کند اما قبل از رسیدن به مقصد سفیر دیگری نزد داویت می فرستد. جنگ شروع می شود و با نبرد تن به تن داویت و ملک مصر به پایان می رسد.

همانگونه که اشاره شد این همانندی را نمی توان بطور قطع ناشی از یکدیگر دانست، در تمام حالات مبانی مشترک وجود داشته و در اثر آنها این همانندی جلوه گر شده است با این حال نمی توان تأثیرپذیری اسطوره ها را نیز کاملاً نادیده انگاشت. بنابراین نمی توانیم مدعی شویم که ویژگی های بیان شده در حماسه ارمنی کلاً از حماسه ایران متأثر گذشته و به عکس. این گونه ویژگی در اکثر اسطوره های ملل دیگر نیز وجود دارد. موسی خورنی پنج قرن پیش از فردوسی، افسانه های یک و بعل را ذکر کرده و مسئله ارسال سفیر در آن نیز وجود دارد و فردوسی بعدها در شاهنامه خود از این ویژگی ها بهره برده است. شاید هم بتوان چنین گمان کرد که هسته اصلی این حماسه ها در میان ملل مختلف به زمانی مربوط است که کلیه این ملل در واقع یک نژاد واحد و متمرکز بوده اند در هر حال نمی توان نظر قطعی اعلام نمود. با توجه به مطالب عنوان شده نتایج زیر بدست می آید:

۱- هر یک از حماسه های ارمنی و ایرانی دارای ویژگی های منحصر به خود است و منعکس کننده محیط زیستی مردم، اوضاع خاص و طرز فکر آنها می باشد و به همین علت نیز به عنوان حماسه ملی شناخته می شوند.

۲- از برخی روایات مربوط به حماسه های ایران و ارمنستان چنین بر می آید که در دوران پیش از تاریخ و در زمان باستان در اثر مبارزه مردمان در برابر پدیده های مشابه و نیروهای بد و شرور پدید آمده اند.

۳- روایات پدید آمده در ایران و ارمنستان در دوران باستان با توجه به شرایط زمانی و موقعیتی به اشکالی مشابه و غیر مشابه ترقی و تحول یافته رنگ و حالت شرایط خاص مکانی و زمانی و محیطی به خود گرفته اند.

۴- نظر پژوهشگرانی که معتقدند هر یک از این حماسه ها از دیگری اخذ شده پذیرفتنی نیست، در کنار تمام همانندیهای حماسی در ملل مختلف، اختلافات ناشی از شرایط محیطی نیز در میان آنها وجود دارد. کلیه این همانندی ها را حداقل می توان ناشی از انگیزه های مشابه ملل در پدید آوردن ویژگی های حماسی دانست. نیز این احتمال را می توان در نظر داشت که با توجه به خطوط مشابه اکثر حماسه های ملل مختلف شاید زمانی که اقوام هند و اروپایی بصورت متمرکز و متحد زندگی می کردند، حماسه واحدی پدید آمده و پس از مهاجرت اقوام به زیستگاه های جدید مطابق با شرایط محیطی و زمانی تحول و ترقی یافته است.

### ۳-۳- بررسی روایات ارمنی داستان رستم زال و شاهنامه

موتیف ها و سوژه های داستانی و افسانه ای بسیاری نه تنها در "شاهنامه" و حماسه ارمنی "دلاوران ساسون" بلکه در داستانهای بسیاری از مردمان همسایه و دور دست اشتراک و عمومیت دارد. هر یک از این حماسه های ارمنی و ایرانی اهمیت و جوه مشخصه خود را داشته بعنوان اثر ملی مختص به خود تکامل یافته است لیکن باید اذعان نمود که ایرانیان و ارمنیان طی هزاران سال با زیستن در کنار یکدیگر از تأثیرات متقابل و تبادل ارزشهای فرهنگی میرا نمانده اند. از منابع تاریخی آشکار می شود که ارمنیان در شرایط سخت زیستی به موتیف های داستانی ایران متشبت شده آنان را با روح فولکلوریک خود انعطاف پذیرتر نموده به نحوی از انحاء سعی کرده اند قهرمانان حماسی ایران را به قهرمانان حماسه ارمنی "دلاوران ساسون" پیوند دهند. قرائنی وجود دارد که مطابق آنها کنجکاوای ارمنیان در مورد داستانها و افسانه های ایران بویژه در نیمه دوم سده یازدهم میلادی وقتی که گروه های چپاولگر و وحشی

اقوام ترک سلجوقی همچون مور و ملخ در ارمنستان رخنه کرده شهرها و روستاهای آباد و پر رونق را دستخوش ویرانی و آتش می نمودند، شدت فراوانی یافته بود. نتیجه این کنجکاوای آن شد که داستان مردمی "رستم زال" در ارمنستان پدید آمد که بخش اعظم روایات متعدد آنرا گویندگان حماسه دلاوران ساسون روایت کرده اند.

#### داستان رستم زال

این داستان در واقع تلخیص جامع "شاهنامه" نیست در اینجا قهرمانانی که تاثیر مناسبات اجتماعی - سیاسی جنگ ایران و توران را بر خود دارند شدیداً "رنگ و بوی محلی بخود گرفته اند. آنان بطور لاینفک با شرایط و روحیه ارمنیان، با خاک ارمنستان و با جاهایی پیوند یافته اند که قهرمانان حماسه ارمنی دلاوران ساسون در آنجا به فعالیت پرداخته اند و این امر کاملاً "طبیعی است.

م. آبیغان می نویسد: "تصانیف شفاهی با گذر از یکی به دیگری و اغلب توسط همان گوینده دگر بار تعریف شده بطور کلی متحول و دگرگون می شود. دگرگونی ها وقتی اجتناب ناپذیرتر و اساسی تر می گردند که ماحصل معنوی - روحی بیانگر مناسبات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی ناشی از شرایط اجتماعی یک طبقه، بطور تحت اللفظی از دوران و مکانی دیگر که متناقض اولی و برخوردار از "پیش شرطهای بلامنزاع برای رونق ادبیات حماسی" است، گذر می کند".

بدون تردید به دلیل یاد شده توسط م. آبیغان، داستان "رستم زال" نیز در ارمنستان مقبول بود و بی گمان با سلیقه و نحوه استنباط شرایط جدید مکانی تطبیق یافته با پیشرفت اجتماعی و اقتصادی جامعه ارمنی و سیاست داخلی و خارجی ارمنستان پرورده و هم آهنگ گشته است.

تقریباً "تمام قهرمانان روایات ارمنی داستان "رستم زال" با قهرمانان "دلاوران ساسون" هم اصل و نسب هستند. در یکی از آنها رستم بعنوان یک ساسونی که دوست هوان طنین انداز عموی برزو است، نمایان می گردد. در روایتی دیگر داویت پدر برزو است اما در سومی زال بصورت پادشاه شهر ساسون در می آید و جز اینها.

قابل توجه است که گویندگان ارمنی تنها به ارمنی نمودن قهرمانان داستان "رستم زال" اکتفا نکرده اند. آنان داستان را در لفافه تشریحات آداب و سنن محیط زیست و فولکلور ملی مختص بخود قرار می دهند و نتیجه چنین می شود که داستان برخوردار از سوز تاریخی پهلوانان نامدار ایران بعنوان هسته مرکزی خویش، به کلی دگرگون گشته شکلی نویافته است. این داستان تبدیل به حماسه قهرمانی باز

سازی شده جدیدی با خطوط فولکلور مردمی ارمنی گردیده و حماسه ارمنی "دلاوران ساسون" را بیشتر بیاد می آورد تا شاهنامه را.

مثلاً "پاتوربغوسیان یکی از گویندگان ارمنی داستان "رستم زال"، حکایت مربوط به انتخاب اسب رستم را دقیقاً "بگونه ای تعریف می کند که مراد هوسپیان گوینده حماسه ارمنی داستان مربوط به داوید را تعریف کرده و اینکه او چگونه به توصیه پیرزن اسب عمویش را بر می دارد:

«داوید را به طویله می بردند

که بیست اسب در آنجا بسته شده بود،

گفت: "هر کدام را که می پسندی

پسرم بردار، سوار شو بپر!

داوید اسب را برگزید دستش را روی پشت اسب گذاشت،

و اسب شکمش را به زمین زد،

به همین ترتیب امتحان کرد و تا آخر رفت،

روی هر کدام دست می نهاد، شکمش را بزمین می زد»

و اکنون روایت پاتوربغوسیان در مورد انتخاب اسب توسط رستم:

«پدرش گفت: پسرم هفت طویله اسب هست،

برو بنگر هر کدام را که می خواهی

برگزین، سوار شو و برو شکار

وقتی که رفت و روی یکی دست نهاد،

شکمش را بزمین زد...»

این امر شایان توجه است که در هر دو داستان مسئله انتخاب بر اسب دریازاد استوار است. داوید کره جلال را که جدش ساناسار از دریا در آورده بود، انتخاب می کند اما رستم رخس "جوان" (کره) را، که اسب بان در باره اش می گوید:

"من دیدم که اسبی از دریا بیرون آمد و آن اسب به سوی آن اسب جوان رفت و آن هم به درون دریا رفت، از داخل دریا صدایی بگوش رسید که می گفت: "یک بچه جوان بر خواهد خاست و اگر رستم پسر زال نباشد به شخص دیگری ندهید".

فردوسی در مورد انتخاب اسب رستم چنین نقل می کند. او نخست راجع به پادشاه توران افراسیاب که با سپاهش به ایران می تازد سخن می گوید. آنگاه توصیف می کند که چگونه بزرگان ایران گرد زال به مشورت می پردازند. آن پسر می گوید که این بار نوبت جنگ رستم است و قول می دهد که برای او "اسبی با قدرت پیل



یابد” او سپس گفتگو میان پدر و پسر را می‌نگرد که در حین آن زال از رستم قدردانی کرده او را بر علیه دشمن می‌شوراند. رستم با شنیدن دقیق سخنان او، آمادگی اش را اعلام می‌دارد. وی می‌گوید که عاشق شراب نیست، اگر کمانش را بکار گیرد “از تیرکش ستاره می‌بارد، زره پوست ببر می‌پوشم و همه جا مرگ و نیستی خواهم گسترد و جز آن. بدین جهت او “اسبی چون تپه، گریزی چون پاره کوه، زرهی از پوست ببر که از آتش و آب آسیب ناپذیر است” احتیاج دارد. فردوسی در پایان اضافه می‌کند که کلیه رمه‌های زابلی و کابلی را نزد رستم می‌آوردند و او (رخش) کره را بر می‌گیرند که بگفته اسب بان “از قبل برای جهان پهلوان تعیین گردیده بود.”

چنانکه می‌بینیم وجه تمایزی در قطعه رستم زال یاد شده در بالا دیده می‌شود. تنها در مفهوم واقعی حدیث یعنی در داستان انتخاب اسب شباهتی دیده می‌شود که برای اکثر حماسه‌ها عمومیت دارد. مفهوم واقعی حدیث موجود در داستان رستم زال منوط به پرستش آب بعنوان یکی از پدیده‌های قهار طبیعت می‌باشد. این امر در شاهنامه دیده نمی‌شود ولی کلیه رشته‌ها و شعبات آن در حماسه دلاوران ساسون گسترش و جریان می‌یابد.

قابل ذکر است که گویندگان ارمنی، این خط و ویژگی آزاد بودن قهرمانان ارمنی را وارد داستان “رستم زال” نموده‌اند. در اینجا نیز آب در زندگی قهرمان نقش اساسی ایفا می‌کند و نیز پیرزنی با پندهایش ظاهر شده به سفارش او رستم در حوض آبتنی کرده آنگاه به جنگ می‌رود.

تنفر قهرمانان نسبت به ستم و زورگویی در هر دو داستان به یک شکل ابراز می‌گردد. لیکن گویندگان تجهیز ویژه قهرمانان را با زره و اسلحه توصیف می‌کنند. این امر نیز جالب توجه است که رستم نیز دقیقاً “مانند داویت سلاح بر می‌گیرد. آرایش اسب او نیز شبیه زیور آلات کره جلال می‌باشد.

گویندگان برای بیان تنفر قهرمانان نسبت به ظلم و ستم در هر دو مورد داستان زیان دیدگی مالیاتچیان را بنوی خاص ذکر می‌کنند. واضح است که داویت در حماسه دلاوران ساسون از چنین ویژگی سزادهی برخوردار است.

رستم در داستان رستم زال نیز با باجگیران بیگانه چنان رفتار می‌کند که داویت عمل نموده است. او نیز دندانه‌های باجگیرها را کشیده بر پیشانی‌شان میخ می‌کند.

جنگ رستم بر علیه پادشاه دشمن که در داستان رستم زال بیان شده کاملاً “با حماسه ارمنی هماهنگی دارد. قهرمان در اینجا نیز با مشاهده سپاه بیشمار دشمن احساس

ترس و بیم و عدم قاطعیت می کند ولی به تشویق و ترغیب اسبش به کارزار شتافته دلاوری های داوید را تکرار می نماید.

نظر به این مقایسات متوجه می شویم که شیطنت های کودکانه سهراب و گله مندی شهروندان، "شکار سهراب و نفرین پیرمزرعه دار"، "سهراب از مادرش آگاه می شود که رستم پدرش است" و سایر قطعات نیز در نتیجه حماسه قهرمانانه مردمی ارمنی ابداع شده اند.

قطعه "برزو" که مربوط به زندگی و اعمال فرزند سهراب می باشد و در یک رشته روایت ها این داستان موجود است و در پیوند دورادوری با شاهنامه قرار دارد. برخی از پژوهشگران گمان می کنند که این بخش از داستان رستم زال نیز از "برزونامه" پارسی بطور تحت اللفظی به عاریت گرفته شده است و منظومه حماسی اخیر با الهام از شاهنامه فردوسی سروده شده است.

اثبات این نظریه دشوار است. واقعیت امر چنین است که تاثیر حماسه دلاوران ساسون بر روی قطعه "برزو" بیشتر از منظومه برزونامه است. بنظر ما در داستان رستم زال، "برزو" همان نقشی را ایفا می کند که "مهر کوچک" در حماسه دلاوران بهمهده دارد. اختلاف تنها در نامهایشان است و آنهم نه در تمام موارد. گویندگان در چند روایت این داستان برزو را مستقیماً "داستان مهر می نامند و یا می گویند: "این از دلاوران ساسون است".

برزوی شبیه مهر نیز مولود شرایط جدید می باشد. او جانشین ارزنده داوید و رستم است که پس از آنها بار دیگر ملوک مصر، افراسیابها و سندیان سلمان و سایرین بر ایرانیان و ارمنیان تاخته "هوان طنین انداز" و زال زر پیر را ناراحت می کردند.

بخش مذکرو در دلاوران ساسون با این نامه ارسالی هوان طنین انداز به مهر مستدل می گردد: "مهر و گزبادین پسران خویشاوند هستند، شجاعانه به شهر ساسون آمده اند و پیروزی در توان من نیست، برخیز و بیا تا برسی".

همین نگرانی را در نزد زال نیز می یابیم:

"یکروز پادشاه زال به دلاک خانه (آرایشگاه) رفته بود و اطلاع می کرد: برزو را دید که از دامان عمویش هوان گرفته گردش می کرد: همین که چشم پادشاه زال به برزو افتاد چنان آهی کشید که دیگر نگو، برزو گفت:

- پادشاه زمانی که من زنده ام چرا باید آه بکشی؟.

-گفت، ای فرزند وقتی چشمم به تو افتاده پدرت بیادم آمد. در "در بند پولادی" سیصد و شصت و شش خانه بود هیچکس غیر از پدرت نمی توانست باج بگیرد. حالا ترا دیدم، غم تو مرا تحت تاثیر قرار داد."

البته از نقل قولهای مذکور این نتیجه اخذ نمی شود که هر دو قهرمان تحت تأثیر عوامل یکسان آشکارا به یک روش کار کرده اند. در کردار آنان تنها این امر مشترک است هر دوی آنها نه تنها مردم خود بلکه مردمان همسایه و حتی دور دست را نیز می خواهند آزاد ببینند. مثلاً "مهر با این آگاهی است که در برابر پیر آدمخوار حلب و دیو کوپ بغداد می جنگد، برزو نیز بدین ترتیب با دیو، باجگیران و پهلوان قطران پادشاه قره داغ و دیگران به ستیز می پردازد.

تمام این مطالب بطور انکار ناپذیر نشان می دهند که تأثیر دلاوران ساسون بر روی داستان رستم زال از تأثیر شاهنامه چشمگیرتر است. لیکن این بدان معنی نیست که بکلی از موتیف های شاهنامه محروم بوده به موازات آن قرار ندارد. در واقع در بسیاری از روایات داستان قطعاتی وجود دارد که بخش های مترادف شاهنامه را بیاد می آورد لیکن باعث نمی شود که داستان را کلاً "اکتساب و عاریتی بدانیم زیرا تأثیر یک انعکاس دور دست بجا می ماند که به آسانی در حماسه های سایر مردمان نیز یافت می شود. مثلاً "در دلاوران ساسون، جنگ تن به تن داویت با پسرش از جمله نمونه هایی است که میان ژئوس و کروئوس یونانی، اهورامزاد و زروان پارسی، امیلیا مورومتس و سوکولنیک روسی، کلیمور و کرتونستی و میان پدر و فرزندان حماسه های سایر مردمان نیز موجود است. هوسپ اوربلی متذکر می شود که این امر مبارزه روایت شده از سده های باستان است یعنی زمانی که خدایان نیک نقش جدیدی می پذیرفتند و گاه به خدایان بد مبدل می گشتند. لیکن این دگردیسی در تمام حماسه ها روی نمی دهد. مثلاً "در حماسه ارمنی، داویت و مهر جنگ تن به تن می کنند ولی این جنگ به کشته شدن یکی از طرفین منجر نمی شود بلکه پدر و پسر همدیگر را باز می شناسند. جالب است که در یکی از روایات داستان رستم و زال جنگ تن به تن رستم و سهراب نیز چنین پایانی دارد و پدر فرزندش را بجا می آورد.

در یک رشته روایات داستان رستم زال نمونه هایی نیز هست که بد آنها جنگ تن به تن پدر و فرزند دقیقاً "بگونه ای که فردوسی نگاشته پایان می پذیرد. لیکن در این مورد نیز تأثیر فکر سنتی باستانی ارمنی بیشتر بچشم می خورد تا شاهنامه.

با توجه به تشابهات بسیار معنوی میان داستان رستم و داویت ساسونی می توان نتیجه گرفت که روایات ارمنی داستان رستم با برخورداری از حماسه اصیل ایرانی، در

ارمنستان و با شرایط و اوضاع و احوال ارمنیان دوره تسلط ترکان سلجوقی ابداع گشته با مرور زمان بصورت داستان حماسی مردم ارمنی جلوه گر شده است. اینها از سبک های ابداعی، مشخصه های تأکیدی انفرادی، تمایلات بزمی مخصوص شاهنامه مبرا بوده با خطوط حماسی مردم ارمنی و حماسه دلاوران ساسون عجین گشته با شرایط تاریخ و زمانی آنان پرورده شده اند. روایات ارمنی داستان رستم زال نشان می دهند که قهرمانان ایرانی در شرایط مکانی ارمنیان چنان صمیمی گشته اند که با خویشاوند شدن با قهرمانان حماسه ارمنی دلاوران ساسون همراه آنان در جنگهای استقلال ارمنستان شرکت جسته اند.

#### ۴- ارمنیان در شاهنامه

مناسبات ایرانیان و ارمنیان چه در عرصه های تاریخ و چه حماسه های ملی دو طرفه بوده است و انعکاس این مناسبات را می توان در شاهنامه فردوسی مشاهده نمود. شاهنامه یک یادگار و شاهکار ادبی - هنری چه از دیدگاه حماسی و چه تاریخی می باشد: در این اثر جاودانه بویژه از دیدگاه تاریخ، نام ارمنیان را می توان در رویه های مختلف آن یافت. همانگونه که پیشتر اشاره شد نخستین افرادی که در باره آگاهی های شاهنامه فردوسی از ارمنیان پژوهش نموده اند، آ. ساروخان و ه. آجاریان می باشند. لیکن چون آنان متن کامل شاهنامه را در اختیار نداشته اند بنابراین موفق نشده اند بررسی جامع و کاملی از این نقطه نظر انجام دهند.

فردوسی در فصل مربوط به کیخسرو در باره ارمنیانی سخن می گوید که نزد شاهنشاه ایران آمده از دست تورانیان شکایت می کنند و از او یاری می خواهند:

#### داد خواهی ارمنیان از خسرو

چو کیخسرو آمد بکین خواستن	جهان ساز نو ساخت آراستن
ز توران زمین گم شد آن تخت و گاه	بیآمد بخورشید بر تخت شاه
پیوست با شاه ایران سپهر	بر آزادگان بر برافگند مهر
زمانه چنان شد که بود از نخست	باب و فای روی خود را بشت
بجویی که یکبار بگذشت آب	نسازد خردمند ازو جای خواب
ز گیتی دو بهره برو گشت راست	که کین سیاوش همی باز خواست
به بگماز بنشست یکرروز شاد	ز گردان لشکر همی کرد یاد
بدیبا بیاراسته گاه شاه	نهاده بسر بر ز گوهر کلاه
یکی جام یاقوت پر می بیچنگ	دلو گوش داده بر آوای چنگ
بزرگان نشسته برامش بهم	فریبرز کاوس با گسته هم
چو گودرز کشواد و فرهاد و گیو	چو گرگین میلاد و شاپور نیو
شه نوذران توس لشکر شکن	چو خراد و چون بیژن رزم زن
همه باده خسروانی بدست	همه پهلوانان خسرو پرست
می اندر قدح چون عقیق یمن	بپیش اندرون دسته نسترن
پری چهرگان پیش خسرو بپای	سر زلفشان بر سمن مشک سای
همه بزمگه بوی و رنگ و نگار	کمر بسته در پیش سالار بار

بنزدیک سالار شد هوشیار  
سر مرز توران و ایرانیان  
ز راه دراز آمده داد خواه  
بدگاه خسرو خرامید تفت  
بپیش اندر آوردشان چون سزید  
غریوان و گریان و فریاد خواه  
سپردند زاری کنان پیش اوی  
که خود جاودان زندگی را سزی  
که ایران ازین سو و ز آنسوش تور  
زارمانیان نزد خسرو پیام  
بهر کشوری دسترس بر بدان  
زهر بد تو باشی بهر شهر یار  
بیک روی ازیشان بما بر بلاست  
که ما را از آن بیشه اندیشه بود  
درخت برآور همه میوه دار  
ایا شاه ایران بده داد ما  
گرفت آن همه بیشه و جو بیار  
شده شهر ارمان ازیشان ستوه  
چه مایه ازیشان بما برگزند  
بدندان بدو نیمه کردند شاد  
مگر مان بیکبار برگشت بخت  
بدرد دل اندر بیچید شاه  
بگردان گردنکش آواز کرد  
که جوید همی نام بر انجمن  
بنام بزرگ و بننگ نبرد  
ندارم ازو گنج و گوهر دریغ  
که بنهاد گنجور در پیشگاه  
همه یک بدیگر برآمیختند  
نهاده برو داغ کاوس نام  
پس از انجمن نامور خواستند

ز پرده در آمد یکی پرده دار  
که بر در پهای اند ارمانیان  
همه راه خواهند نزدیک شاه  
چه سالار هشیار بشنید رفت  
بگفت آنچه بشنید و فرمان گزید  
برفتند یکسر بفرمان شاه  
بکش کرده دست و زمین را بروی  
که ای شاه پیروز جاوید زی  
ز شهری بداد آمد ستیم دور  
کجا خوان ارمانش خوانند نام  
انوشه بزى شاه تا جاودان  
بهر هفت کشور توئی شهر یار  
سر مرز توران در شهر ماست  
سوی شهر ایران یکی بیشه بود  
چه مایه بدو اندرون کشت و کار  
چراگاه ما بود و بنیاد ما  
گراز آمد اکنون فزون از شمار  
بدندان چو بیلان بتن همچو کوه  
همان چارپای و همان کشتمند  
درختان که کشته نداریم یاد  
نیاید بدندان شان سنگ سخت  
چو بشنید گفتار فریاد خواه  
بریشان بخشود خسرو بدرد  
که ای نامداران و مردان من  
شود سوی آن بیشه خوک خورد  
ببرد سر آن گرازان بتیغ  
یکی خوان زرین بفرمود شاه  
زهر گونه گوهر برو ریختند  
ده اسپ آوردند زرین لگام  
بدیای رومی بیاراستند

که ای پهلوانان با آفرین	چنین گفت پس شهریار زمین
وز آنیس کند گنج من گنج خویش	که جوید با رزوی من رنج خویش
مگر بیژن کیو فرخ نژاد	کس از انجمن هیچ پاسخ نداد
ابر شاه کرد آفرین خدای	نهاد از میان گوان پیش پای
بگیتی روا باد فران تو	که خرم بود گاه و ایوان تو
ز بهر تو دارم تن و جان خویش	من آیم بفرمان برین کار پیش
نگه کرد و آن کارش آمد گران	چو بیژن چنین گفت گیو از کران
بیژن نمود آنگهی راه را	نخست آفرین کرد مر شاه را
بنیروی خود این گمانی چراست	بفرزند گفت این جوانی چراست
ابی آزمایش نگیرد هنر	جوان از چه دانا بود با گهر
زهر شور و تلخی بباید چشید	بد و نیک هر گونه باید کشید
بر شاه خیره مبر آبروی	براهی که هر گز نرفتی میوی
جوانمرد هشیار بیدار بخت	ز گفت پدر پس بر آشفست سخت
تو بر من بسستی گمانی مبر	چنین گفت کای شاه پیروزگر
جوانم و لیکن باندیشه پیر	تو این گفتها از من اندر پذیر
مهم بیژن گیو لشکر شکن	سر خو کرا بگسلانم زتن
برو آفرین کرد و فرمانش داد	چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد
همیشه بیش بد بها سپر	بدو گفت خسرو که ای پر هنر
زدشمن بترسد سبکسر بود	کسیرا کجا چون قو کهنتر بود
که بیژن جوان و نداند رهی	بگرگین میلاد گفت آنگهی
همش راهبر باش و هم یارمند	تو با او برو تا سر آب بند

در همین فصل نمایندگان ارمنی با نگرانی راجع به خساراتی که از سوی گرازان وحشی توران به سرزمینشان وارد آمده از شاه ایران کمک می خواهند. شاه نیز با آنان احساس همدردی کرده دو تن از دلاورانش بیژن و گرگین را برای یاری به ملت ارمنی به ارمنستان گسیل می دارد:

## رفتن بیژن بجنگ گرازان

و زان پس سنجید بیژن براه  
و بیآورد گرگین میلاد را  
برفت از در شاه با بوز و باز  
همیرفت چون پیل کفک افگنان  
ز جنگال یوزان همه دشت گرم  
همه گردن گور خم کمند  
تذروان بچنگال باز اندرون  
برینسان همه راه بگذاشتند  
چو بیژن بیشه برافگند چشم  
گرازان گرازان نه آگاه ازین  
رسیدند آنجا که آن بیشه بود  
یکی هولناک آتش آفروختند  
یکی خیک می داشتند آن زمان  
بگردند یکسر بر آتش کباب  
کشادند بر باده دست آن زمان  
چو شد چهره بر هر دو تن پر شراب  
بدو گفت بیژن مرا خواب نیست  
که تا بیشتر کار محکم کنیم  
چو من با گراز اند آیم بتیر  
بدانگه که از بیشه خیزد خروش  
هر آن کو ز جنگم بیاید رها  
بیژن چنین گفت گرگین گو  
تو برداشتی گوهر و سیم و زر  
کنون از من این یارمندی خواه  
چو بیژن شنید این سخن خیره شد  
بیشه درون شد بکردار شیر  
چو رعد بهاران بغرید سخت  
برفت از پی خوک چون پیل مست  
کمر بست و بنهاد بر سر کلاه  
هماورد و همزور فریاد را  
بنخجیر گردن براه دراز  
سرگور و آهو زن بر کنان  
دریده بر و دل پر از داغ گرم  
چه بیژن چه طهمورث دیو بند  
چگان از هوا بر سمن برگ خون  
همه دشت را باغ پنداشتند  
بجوشید خونس بروبر زخشم  
که بیژن نهادست بر بور زین  
فرود آمدند بر لب بیشه زود  
نشستند و هیزم همی سوختند  
گرفتند یک ماده گور گران  
بخوردند و کردند رای شراب  
بیودند یک با دگر شادمان  
طلب کرد گرگین نیک جای خواب  
مخسپ ای برادر زمانی به ایست  
دل شاه ازین رنج بی غم کنیم  
تو رو تا بنزدیک آن آبگیر  
تو بر دار گرز و بجای آرهوش  
بیک زخم از تن سرش کن جدا  
که پیمان نه این بود با شاه نو  
تو بستی مرا این رزمگه را کمر  
بجز ان که بنمایمت جایگاه  
تو گفتی که کیتی برو تیره شد  
کمانرا بزه کرد مرد دلیر  
چو باران فرو ریخت برگ درخت  
یکی خنجر آبداده بدست



همه جنگرا سوی او تاختند	زمینرا بدنجان برانداختند
زدندان همی آتش افروختند	تو گفتی که گیتی همی سوختند
گرازی برآمد جو اهریمن	ز ره را بدید بر بیژنا
چو سوهان پولاد بر سنگ سخت	همی سود دندانشرا بر درخت
بر انگیختند آتش کارزار	بر آمدهمی دود از آن مرغزار
بزد خنجری بر میان سرش	بدو نیم شد پیلتن پیکرش
چو روبه شدند آن ددان دلیر	تن از تیغ خسته دل از جنگ سیر
سرانسان بخنجر ببرید پست	تفتراک شیرنگ سرکش بیست
که دندانان نزد شاه آورد	سری تنانسان براه آورد
بگردان ایران نماید هنر	زخوکان جنگی جدا کرده سر
بگردون برافکند هر یک چو گوه	شده گاو میش از کشیدن ستوه

بخش اعظم نخستین اطلاعات فردوسی در مورد ارمنیان مربوط به سده ششم میلادی است یعنی زمانی که حکومت اشکانیان ارمنی منقرض شده بود (۴۲۸ م.) و ارمنستان استقلال خود را از دست داده تحت حاکمیت ایران و بیزانس در آمده بود. زمانی که کی قباد شاه ایران (۵۳۱-۴۸۹ م.) برای بار دوم به تاج و تخت رسید و با ارمنیان پیمان صلح بست و از یاری های آنان برخوردار شد به جنگ یونانیان رفت. مطابق منابع تاریخی ارمنی، قباد شاه ایران در راس سپاه مشترک ارمنی و پارسی، شهر کارین (شهر ارزروم کنونی در ترکیه) پایتخت ارمنستان غربی (یا ارمنی بیزانس) را تصرف کرد، آنگاه پس از نبرد خونین شهر آمد را اشغال نمود و ساکنان آن را از دم تیغ گذراند. با این حال پیروزی های قباد مدت طولانی پایدار نماند و در اثر حملات یونانیان مجبور به عقب نشینی شده میان رودان و شام را از دست داد و ارمنستان نیز به تصرف آنان در آمد. قباد مرزبان ارمنستان وارد مامیکیان را مقصر این شکست ها دانسته او را از مقامش عزل و به جایش مژژ گنونی (۵۴۸-۵۱۸) را منصوب نمود، بویژه آنکه او بر هون های مهاجم بر ارمنستان پیروز شده بود. فردوسی در مورد این رویدادها بسیار خلاصه صحبت می کند. به نوشته او، قباد در تدارک نظامی برآمد و ارتش خود را به روم برده آن کشور را به تلی از خاک و خار بدل ساخت. همچنین اضافه می کند که دو شهر در روم تسلیم او شدند یکی هندیا (شهر آمد) و دیگری فارقین (نپرگرد).

بدینگونه تا گشت کسری بزرگ	یکی کودکی شد دلیر و سترگ
بفرهنگیان داد فرزند را	چنان تازه شاخ برومند را
همه کار ایران و توران بساخت	بگردون کلاه مهی برفراخت
وزان پس بیاور لشکر بروم	شد آن بوم او را چو یک مهره موم
همی کرد از آن بوم و برخارسان	ازو خواست زینهار دوشارسان
یکی هندیا و دگر فارقین	بیاموختشان زند و بنهاد دین
نهادند آن مرز آتشکده	همان مهر و نوروز و جشن سده

(ص ۴۰۹: بازگشتن قباد از هیتال و آگاهی از زادن نوشیروان و باز بر تخت نشستن)

فردوسی در مورد مناسبات ارمنیان و ایرانیان در زمان خسرو انوشیروان (۵۷۶-۵۳۱) فرزند قباد مطلب بسیار کمی ارائه می دهد. او با نادیده گرفتن رویدادهای بسیار مهم تنها در مورد لشکر کشی انوشیروان به شام و تصرف آنجا، بنیاد انطاکیه جدید، شورش و مرگ شاهزاده نوش زاد، مذاکرات شاه ایران با سلطان سلسله جدید پادشاهی ترکان و ایجاد پیوندهای دوستانه، اختراع شطرنج و دیگر رویدادها سخن می گوید. او در مورد جنگ ایران و یونان که از ۵۷۱م. شروع شده بود و انگیزه اصلی آن ارمنستان بود مطلبی یادداشت نکرده است. این جنگ چند بار متوقف و مجدداً تا سال ۵۹۱ ادامه یافت و با شکست ایران به پایان رسید. در این زمان پیمان صلحی میان طرفین بسته شد که مطابق آن ارمنستان متحمل تقسیم دوم خود گردید.

چنان که می دانیم فردوسی در مورد تقسیم ارمنستان میان بیزانس و ایران اطلاع داشت اما در این مورد مطلب زیادی بیان نکرده است بلکه یادآور شده که انوشیروان قلمرو حکومت خود را به چهار بخش تقسیم کرد که ارمنستان جزو بخش دوم قرار داشت:

شهنشاه داندگان را بخواند	سخنهای گیتی سراسر براند
جهان را ببخشد بر چار بهر	ورو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان از آن یاد کرد	دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زو بدقم و اصفهان	نهاد بزرگان و جای مهان
وز آن بهره ای آذر آبادگان	که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمنیه تا در اردبیل	بپیمود دانا جزو بوم گیل
سوم پارس و اهواز و مرز خزر	ز خاور ورا بود تا باختر

(ص ۴۱۵: بخش کردن نوشیروان پادشاهی خود را به چهار بهر و تدبیر کردن خراج

فردوسی هنگام ارائه داستان مربوط به انوشیروان، از ارمنستان در بخش مربوط به لشکر کشی پیروزمندانه شاه به شام و بازگشت از آنجا یاد می کند:

وز آنجایکه ناله گاو دم	شنیدند- زخم روئینه آواوراو
جهاندار بیدار لشگر براند	بشام آمد و روزگاری بماند
بیاورد چندان سلاح و سپاه	همان بدره و برده و تاج و گاه
که پشت زمین همی داد خم	ز پیلان و از بدرهای درم
از آن مرز چون رفتن آمدش رای	بشیری بهرام بسپرد جای
بدو گفت کاین باژ قیصر بخواه	مکن هیچ سستی بروز و بماه
ببوسید شیروی روی زمین	همیخواند بر شهریار آفرین
که بیدار دل باش و پیروز بخت	مگر داد زرد این کیانی درخت
تبییره بر آمد زدرگاه شاه	سوی ارمن آمد درفش و سپاه

(ص ۴۲۱، پیغام قیصر نزد نوشیروان با باز و ساد)

مناسبات ایرانیان و ارمنیان در زمان زمامداری هرمز و پسر بزرگ و جانشین (۵۷۹-۵۹۰) خسرو انوشیروان مرحله پروتقی داشت اما فردوسی در اینجا نیز همانند مورد یاد شده یک رشته رویدادهای مهم را نادیده گرفته است. او یاد کرده که جنگ های ایران و بیزانس و لشکر کشی های ترکان مشرق زمین در زمان هرمزد ادامه یافته اند و بهرام چوبین جنگهای پیروزمندانه ای در برابر ترکان انجام داده بود او در مورد شورش امیران و شاهزادگان پارس بر علیه هرمزد مطالبی دارد. فردوسی در باره لشکر کشی بهرام چوبین به قفقاز و شکست او در آن سامان و بازگشتش سخن نمی گوید بجای آن مفصلاً "در باره جنگ هرمزد با بیزانس و بلایا و خسارات شدیدی که در اثر این جنگ بر ارمنستان تحمیل شده بود یاد آور می شود:

وز آن سوی قیصر بیامد ز روم	ز لشگر یزیر اندر آورده بوم
سپه بود از رومیان صد هزار	سواران جنگ آور و نامدار
ز شهری که بگرفت نوشیروان	که از نام او بود قیصر نوان
بیامد زهر کشوری لشگری	بپیش اندرون نامور مهتری
سپاهی بیامد ز راه خزر	کز ایشان سیه شد همه بوم و بر
جهاننده ای گرد در پیش بود	ابا گنج و با لشگر خویش بود
از ارمنیه تا در اردبیل	سپاهی پراکنده شد خیل خیل
ز دشت سواران نیزه گذار	سپاهی بیامد فزون از شمار
چو عباس و چون عمر شان پیشرو	سواران و گردن فرازان نو

ز تاراج ویران شد آن بوم و رست که هرمزد همی باز ایشان بجست  
(ص ۴۵۸: گرد آمدن لشکر از هر کشور بجنگ هرمز و سگالش کردن او با وزیران)  
فردوسی روایت می کند که چگونه هرمزد با احساس مخاطرات کشور  
خبرگان و بزرگان، مغان و پیران را گرد هم آورده با آنان به رایزنی می پردازد. نخست  
وزیر سخن می گوید و متذکر می شود که «سپاه خزر اگر به جنگ بیاید، مدتی  
طولانی دوام نخواهد یافت و لذا مذاکره با یونانیان و از بن نابودی حیثیت تازیان را  
اجتناب نپذیر می داند».

وزیر تلاش می کند شاه هرمز را متقاعد سازد که دشمن خطرناک ایران ساوه  
شاه ترکان است و اولین ضربه را نیز باید متوجه او ساخت. او می گوید: «وقتی که  
ترکان از جیحون می گذرند و به جنگ ما می آیند باید عجله کرد. اگر شاه جهان به  
پند و خرد گوش فرادهد، از ترکان چین غم و اندوه فراوان خواهد دید».  
بر اساس شاهنامه، هرمزد سخنان وزیر کاردان و توصیه رئیس مغان را می  
پذیرد و دستور به تدارک سپاه و آمادگی برای جنگ می دهد. او با قیصر بیزانس صلح  
می کند و تصمیم می گیرد نخست ارمنستان را از یوغ خزران نجات دهد و سپس ضربه  
های خود را متوجه سپاه شاه ترک نماید:

سپاه خزر برگرفتند راه	چو آمد بآرمینیه در سپاه
گرفتند از مرز بسیار چیز	از ایشاه فراوان بکشتند نیز
برفتند از آنجایگه کامدند	عرب چون شنیدند بسته شدند

(ص ۴۵۸، گرد آمدن لشکر از هر کشور به جنگ هرمز و سگالش کردن او با وزیران)

فردوسی در مورد ارمنستان و ارمنیان در فصل مربوط به خسرو پرویز (۶۲۸-  
۵۹۰) جانشین و فرزند هرمزد اطلاعاتی می دهد. در منابع تاریخی ارمنی چنین آمده  
که به دلیل سیاست غیر دوراندیشانه شاه هرمزد، بزرگان و امیران به رهبری بهرام  
چوبین در برابرش شورش می کنند. گستههم و بندوی برادران زن شاه برای نجات تاج و  
تخت ساسانی هرمزد را ابتدا کور می کنند و سپس می کشند و به جای او فرزند  
خردسالش خسرو پرویز را جانشین می کنند. او نیز در مقابل شورشیان نمی تواند  
مقاومت کند و همراه با گستههم و بندوی به سوی مرزهای بیزانس می گریزد و از آنجا  
نامه ای به موریک (موریک) قیصر ارمنی الاصل بیزانس می فرستد و از او طلب کمک  
می کند و قول می دهد در عوض نواحی شام تا شهر نصیبین و کشور ارمن را تا  
آرارات و شهر دوین و دریاچه بزونی، بخش اعظم گرجستان تا شهر تفلیس را به  
یونانیان بسپارد.

موریک با دریافت نامه خسرو سپاهی در اختیار هونان پاتریک ارمنی و نرسی استراتلات ارمنی آشور قرار می دهد و به موشغ مامیکنیکان نیز فرمان می دهد با سپاه ارمنی به یاری خسرو بشتابد.

بهرام چوبین با اطلاع یافتن از این رویدادها، بی درنگ در نامه ای خطاب به موشغ از ارمنیان می خواهد تا به سپاه او بپیوندند و در برابر خسرو بجنگند و قول می دهد که در صورت پیروزی خود شخصا "پادشاهی ارمنستان را بر پاساخته ارمنستان را با مرزهای قدیم در اختیار ارمنیان قرار می دهد.

ارمنیان به بهرام چوبین پاسخ منفی می دهند و او نیز بی یار و یاور مانده شکست خورده کشته می شود.

فردوسی در مورد شورشی که در برابر هرمزد رخ داده بود اطلاع دارد و جزئیات مربوط به کور شدن هرمزد بدست گستهم و بندوی در بغداد و اعزامی شخصی نزد خسرو پرویز را بیان می کند برای اینکه او تخت شاهی پدر را اشتغال کند و خسرو پرویز نیز شتابان با سپاهی حرکت می کند که «چند لشکر سریع از ارمنستان زیر جزو آن بود»:

بکر دار آتش بر آمد ز راه	هم اندر زمان داغ دل با سپاه
جهانگیر بهرام یا زنده سر	بترسید کز وی رسد پیشتر
همی رفت تا نامور فیل فیل	سپاهی بد از بردغ و اردبیل
همی تافت چون باد با پورشاه	از ارمنینه نیز چندی سپاه

(صفحه ۴۷۳، فصل: آگاه شدن خسرو از کور شدن هرمزد و بر تخت نشستن)

فردوسی آنگاه تعریف می کند که وقتی بهرام چوبین مطلع می شود که خسرو پرویز جانشین پدر شده با سپاهش به او می تازد. دو سپاه در نزدیکی رود نهر روان به یکدیگر می رسند. خسرو در اینجا به کمک جاسوسان آگاهی می یابد که دشمن قوی تر است و لذا با بزرگانش به مشورت می نشیند که آندیان اسپهبد ارمنستان نیز جزو آنان بود.

سپهبد ار ارمنیه و آرمانیان	چو گردوی شاپور و چون اندیان
بزرگان فرزانه و رزم ساز	نشستند با شه ایران بر از

(ص ۴۷۴: آگاهی بهرام از کور شدن هرمز و لشکر کشیدن یچنگ خسرو)

آنگاه فردوسی در مورد بندوی تعریف می کند که با زرنگی از دست بهرام رهایی یافته همراه دوستانش راه اردبیل را در پیش می گیرد و به ارمنستان نزد موشغ مامیکنیکان که در شاهنامه به صورت موسیل از آن یاد شده، می رسد:

وز آن روی بندوی و اندک سپاه

همی برد هر کس که بد برونی

بیابان بسی آب و راه و ده

نگه کرد موسیل بد ارمنی

(ص ۴۸۲: چاره بندوی با بهرام سیاوش در کشتن بهرام چوبینه دگر ستن بندوی)

بر اساس شاهنامه، بندوی در ارمنستان مورد حمایت قرار می گیرد و پس از

تعریف وقایع، موشغ به او می گوید:

بدو گفت موسیل از ایدر مرو

که در روم آباد خسرو چه کرد

چو بشنید بندوی زانجا براند

(ص ۴۸۲: چاره بندوی با بهرام سیاوش در کشتن بهرام چوبینه و گریختن بندوی)

فردوسی تعریف می کند که خسرو پرویز با دریافت سپاه کمکی از قیصر

بیزانس، راهی ارمنستان می شود و با موشغ مامیکنیان روبرو می گردد. شاه موشغ را به

جانمی آورد، اما وقتی که بندوی می گوید: «چرا از موشغ پرسش دوستی نمی کنی،

زیرا وقتی که از ایران به یونان رفتی، او روی یک وجب خاک آباد نخواهیده است،

یک چادر در بیابان مسکن او بوده، چادر و نمذ کاخ او بوده است و همراهش سپاهیان،

زین و برگ و قدرت، گنج و پول بسیار دارد و چشم انتظار تو بود»، آنگاه خسرو پرویز

به موشغ اطمینان می دهد که زحمات او را به خوبی جبران خواهد کرد: «باید سعی

کنم که روزهای عمرت توام با نیک بختی باشند، ترا به آرزوهایت خواهم رساند، نام

ترا بالاتراز همه بزرگان قرار خواهم داد».

به گفته فردوسی، شاه ایران بادیدن فداکاری های موشغ، از او می خواهد

سوار اسب شود سپس راهی پرستشگاه آذرگشسپ می گردد».

فردوسی آنگاه تعریف می کند که خسرو پرویز با اطمینان به موشغ سردار

ارمنی، ارتش خود را به سه بخش تقسیم می کند و یکی از آنها را به فرماندهی او در

جناح چپ قرار می دهد.

چو خسرو بیاراست ن قلبگاه

ورا میمنه دار گردوی بود

بدست چپش نامدار ارمنی

سبنسار و شاپور و چون اندیان

(ص ۴۸۹: رزم دوم خسرو با بهرام چوبینه و شکست خوردن خسرو)

همه دل گرفتند یکسر سپاه

که گرد و دلیر و جهانجوی بود

ابا جوشن و تیغ اهریمنی

بر آن جنگ پر ننگ بسته میان

سپس فردوسی تعریف می کند که وقتی موشغ مامیکنیان در جنگ دچار تنگنا می شود، شاه ایران بی درنگ شخصی را نزد شاپور می فرستد و از او می خواهد به موشغ کمک برساند:

ز پیش صف آمد سوی قلبگاه  
چو شد جنب جنبان دلیران شاه  
فرستا خسرو به شاپور کس  
که موسیل را باش فریادرس  
بکوشید و با پشت پشت آورید  
مگر بخت روشن بمشت آوردی  
(ص ۴۸۹، رزم خسرو با بهرام چوبینه و شکست خوردن خسرو)

فردوسی در تمام موارد به وفاداری موشغ نسبت به خسرو پرویز می پردازد و در مورد تغییر روابط آن دو اشاره ای نمی کند، چنانکه می نویسد، وقتی که موشغ مطلع می شود خسرو پرویز از یونان بازگشته است، همراه بندوی به پیشواز او می رود و خطاب به خسرو می گوید: "شاه، مرا قرین خوشبختی دیگر کن و بگذار بیایم و بوسه به رکاب تو زنم و شکوه و جلال تو را بستایم" و هنگام پیاده شدن "پا و رکاب او را می بوسد".

فردوسی در مورد نامه بهرام چوبین اطلاع دارد اما ذکر نمی کند که این نامه خطاب به ارمنیان نوشته شد. او می نویسد که با شنیدن ورود خسرو پرویز، بهرام نامه ای به بندوی، گردوی، گستههم، شاپور و آندیان می نویسد. فردوسی نرسس سردار ارمنی آسورستان را یاد نمی کند.

فردوسی آخرین بار از ارمنستان در نامه قیصر یاد می کند که برای خسرو پرویز فرستاده بود. در اینجا قیصر از او می خواهد صلیب مسیح را که پارسیان به اورشلیم برده بودند، باز گرداند و در عین حال از خسرو انوشیروان ستایش می کند که به همت او بسیاری از کشورها از جمله ارمنستان از او اطاعت کرده بودند.

ز تازی و هندی و ایرانیان  
بیستند پیشش کمر بر میان  
ز دریای چین تا شهر خزر  
زارمینیه تا دریاختر  
ز هیتال و ترک و سمرقند و چاج  
بزرگان با فرو آورند و تاج  
همه کهتران شما بوده اند  
بر آن برگوا بوده اند

(ص ۵۰۳ نامه قیصریه خسرو با هدیه و خواستن مسیح (صلیب))

در شاهنامه راجع به شیرین (آنوش) همسر خسرو پرویز ساسانی و زبیاروی مشرق زمین مطالب زیادی وجود دارد و بسیاری از مورخان و شعرای پس از فردوسی او را ارمنی قلمداد کرده اند. البته گروهی از نویسندگان آذربایجانی و پارسی به اشتباه او را آذری و پارسی دانسته اند لیکن در منابع ارمنی مطالب بسیار زیادی راجع به او

وجود دارد و بیشتر آنها قبل از فردوسی نوشته شده اند. بر اساس این منابع، شیرین واقعا وجود داشته است. از این نظر "تاریخ" سئوس مورخ ارمنی که خود در دربار خسرو پرویز ساسانی حضور داشته، حائز اهمیت است. او در مورد شیرین نوشته است که همسر شاه یک زن بسیار زیبای مسیحی است از سرزمین خوزستان و به نام شیرین. مورخان دیگری نیز در مورد وجود شیرین به عنوان چهره ای مهم گواهی می دهند (مانند تئوفانس، اوآگریوس). با توجه به منابع تاریخی تئوفانس، اوآگریوس، تئوفیلاکتوس، "وقایعنامه آشور بی نام"، نظریه برتلس، ابوعثمان عمر بن الجهیز ("کتاب المحاصل و الاضداد")، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، سئوس و ترجمه تفسیر طبری (توسط محمد بن بلعمی وزیر اعظم نوح ابن منصور سامانی (۹۷۲-۹۶۳)، شاعران ایرانی و ترک، حرمی، جلیلی، لامی، عارف چلبی، شانی، احمد امامزاده، میرزا محمد قاسم، خلیفی، ادریس بیگ، عرفی شیرازی، وحشی بافقی و دیگران مشخص می شود که شیرین اهل شهر برام در آسیای صغیر و ارمنی مسیحی بود و نه سوگلی بلکه شهبانو و زن شماره یک شاه بوده است. فردوسی در فصلی که داستان خسرو پرویز را بیان می کند در باره شیرین می نویسد. از نوشته فردوسی نیز مشخص می شود که شیرین پارسی نبوده و پیرو مذهب مسیح بوده است و هنگامی که خسرو پرویز تصمیم می گیرد با او ازدواج کند، بزرگان کشور از جمله مغان زرتشتی با این کار به مخالفت می پردازند:

چون پرویزی پاک بود و جوان	پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا در زمین دوست شیرین بدی	بر او بر چو روشن جهانبین بدی
پسندش نبود جز او در جهان	ز خوبان و از دختران شهان
به انکه که شد بر جهان شهریار	ز شیرین جدا بود یک روزگار
بگرد جهان بر بی آرام بود	که کارش همه رزم بهرام بود

(ص ۵۰۴، داستان خسرو پرویز و شیرین)

خسرو پرویز پس از بر انداختن دشمنان و آرامش کشور روزی به عزم شکار بیرون رفت، وقتی شیرین از آمدن او آگاه شد:

یکی زدر پیراهن مشکبوی	بیوشید و گلنار گول کرد روی
یکی از برش سرخ دیبای روم	همه پیکرش گوهر و زرش بوم
به سر بر نهاد افسر خسروی	نگارش همه گوهر پهلوی
از ایوان خرم پیامد به بام	به روز جوانی نبید شادکام

(ص ۵۰۴: رفتن خسرو به شکار و دیدن شیرین و فرستادنش به مشکوی خود)



و منتظر ماند تا خسرو بدانجا رسید، به محض دیدن خسرو به پای خاست و خود

را به او نشان داد:

زبان کرد گویا به شیرین سخن      همی گفت از آن روزگار کهن  
به نرگس گل ارغوان را بشت      که بیمار بد نرگس و گل درست

(ص ۵۰۴: رفتن خسرو به شکار و دیدن شیرین و فرستادنش به مشکوی خود)

و از عشق کهن و بی توجهی خسرو نسبت به خودش فراوان سخن گفت تا جایی که خسرو گریست و دستور داد او را به دربار بردند و پس از بازگشت از شکار با او رسماً ازدواج کرد و رقیب خود مریم دختر قیصر را مسموم نمود و در زندان نیز همراه خسرو بود پنجاه و سه روز پس از مرگ خسرو، شیرویه از او خواستگاری کرد. شیرین با نیرنگ خود را از دست او آزاد ساخت و خود را به دخمه خسرو رسانید و با خوردن زهر در همانجا در گذشت و به دستور شیرویه دخمه ای در کنار دخمه خسرو کردند و شیرین را در آن قرار دادند. شیرین از خسرو چهار فرزند داشت:

چو پنجاه و سه روز بگذشت ازین	که شد کشته آن شاه با آفرین
بشیرین فرستاد شیروی کس	که ای ریمن و جادوی دسترس
همه جادویی دانی و بد خوبی	بایران گنه کار تر کس تویی
بتنبیل همی داشتی شاه را	بیچاره فرود آوری ماه را
بترس ای گنه کار نزد من آی	با یوان چنین شاد و ایمن میای
بر آشفت شیرین ز پیغام اوی	وز آن بیگنه زشت دشنام اوی
چنین گفت کانکس که خون پدر	بریزد مباداش بالا و فر
نبینم من این بد کنشرا زدور	نه هنگام ماتم نه هنگام سور
دیبری بیاورد انده بری	همان ساخته پهلوی دفتری
بدان مرد دانده اندرز کرد	همه خواسته پیش او ارز کرد
همی داشت لختی بصدوق زهر	که زهرش نایست جستن بشهر
همی داشت آن زهر با خویشتن	همه دو خت سرو چمنرا کفن
فرستاد پاسخ بشیروی باز	که ای تاجور شاه گردن فراز
سخنها که گفتی تو برگست و باد	دل و جان آن بد کنش بست باد
کج جادویی در جهان جز بنام	شنودست و بدش ازین شادکام
و گر شاه ازین رسم و اندزه بود	که رای وی از جادویی تازه بود
که جادو بدی کس بمشکوی شاه	بدیده بدیدی همی روی شاه
مرا از پی فرخی داشتی	که شبگیر چون خشم نگماشتی

ز مشکوی زرین مرا خواستی  
ز گفتار چون این سخن شرم دار  
زدادار نیکی دهش یاد کن  
ببردند پاسخ بنزدیک شاه  
چنین گفت کز آمدن جاره نیست  
چو بشنید شیرین بر از درد گشت  
چنین داد پاسخ که نزد تو من  
که باشنده پیش تو داننده گان  
فرستاد شیروی پنجاه مرد  
وز آنیس بشیرین فرستاد کس  
چو شیرین شنیده آن کبود و سیاه  
بشد تیز تا گلشن شادگان  
نشست از پس پرده پادشاه  
بنزدیک او کس فرستاد شاه  
کنون جفت من باش تا بر خوری  
بدارم ترا هم بسان پدر  
بدو گت شیرین که دادم نخست  
از آنیس نیاساید از پاسخت  
بدان گشت شیروی همداستان  
زن مهتر از پرده آواز داد  
تو گفتمی که من بد زن و جادویی  
بدو گفت شهریوی بود این چنین  
چنین گفت شیرین با زادگان  
که از من چه دیدی شما از بدی  
بسی سال بانوی ایران بدم  
نخستم همیشه جز از راستی  
بسی کس بگفتار من شهر یافت  
با ایران که دید از بنه سایه ام  
بکویده هر آنکس که دید و شنید  
بزرگان که بودند در پیش شاه

بدیدار من جان بیاراستی  
نیاید سخن گز بر شهریار  
بپیش کس اندر مگو این سخن  
بر آشفت شیروی از آن بیگناه  
چو تو در زمانه سخن خواره نیست  
بپچید و رنگ رخس زرد گشت  
نیایم مگر با یک انجمن  
جهانده و چیز خواننده گان  
بیاورد داننده و سالخورد  
که برخیز و پیش آی و گفتار بس  
بپوشیده و آمد بنزدیک شاه  
که بد جای گوینده آزادگان  
چنان چون بود مردم پارسا  
که از سوگ خسرو در آمد دو ماه  
بدان تا بر کھتری ننگری  
وز آن نیز نامیتر و خوبیتر  
بده وانگهی جان پیش تست  
ز فرمان و رای و دل فرخت  
که برگوبد آن خوبرخ داستان  
که ای شاه پیروی بادی و شاد  
ز پاکی و از راستی یکسویی  
ز تیزی جوانان نگیرند کین  
که بودند در گلشن شادگان  
ز تازی و کزی و نابخردی  
بهر کار پشت دلیران بدم  
زمن دور بد کژی و کاستی  
ز هر گونه از جهان بهر یافت  
وگر سایه تاج و پیرایه ام  
همه کار ازین پاسخ آید پدیده  
ز شیرین بخوبی نمودند راه

که چون او کسی نیست اندر جهان  
چنین گفت شیرین که ای مهتران  
بسه چیز باشد زانرا بهی  
یکی آن که با شرم و با خواستست  
دگر آن که فرخ پسر زایده اوی  
سوم آن که بالا و روشن بود  
بدانگه که من جفت خسرو شادم  
چو بیگام و بیدل بیامد ز روم  
از آنپس بدان کامگاری رسید  
وزو نیز فرزندم آمد چهار  
چو نستور و چون شهریار و فرود  
ز جم و فریدون جو ایشان نژاد  
بگفت این و بکشاد چادر ز روی  
سه دیگر چنین است رویم که هست  
مرا از هنر موی بد در نهان  
نمودم همه پیشت این جادویی  
نه کس موی او پیش ازین دیده بود  
زدیدار پیران فروماندند  
چو شیروی رخسار شیرین بدید  
ورا گفت جز تو نیاید کسم  
زن خوبرخ پاسخش داد باز  
دو حاجت بخواهم چون فرمان دهی  
بدو گفت شیروی جانم تراست  
بدو گفت شیرین که هر خواسته  
ازین پس سپاری یکایک بمن  
بدین نامه اندر زنی خط خویش  
بکرد آنچه فرمود شیروی زود  
براه آمد از گلشن شادگان  
بخانه شد و بنده آزاد کرد  
دگر هر چه بودش بدرویش داد

چه بر آشکار چه اندر نهان  
جهانده بده و کار کرده سران  
که باشند زیبای تحت مهی  
که جفتش بدو خانه آراستست  
ز شوی خجسته بیفزاید اوی  
بپوشیدگی نیز مویش بود  
بیبوستگی در جهان نوشادم  
نشستش نبود اندر این مرزو بوم  
که کس در جهان آن ندید و شنید  
بدیشان چنان شاد بد شهریار  
چو مردانسه آن تاج چرخ کبود  
زبانم مبادار بیچم زداد  
همه روی ماه و همه پشت موی  
یکی گر دروغست بنمای دست  
که آنرا ندیدی کس اندر جهان  
نه از تنبل و مکر و از بدخویی  
نه از مهتران نیز بشنیده بود  
خیو زیر لپها بر افشانند  
روان نهانش زتن بر پرید  
چو تو جفت یابم زایران بسم  
که از شاه ایران نیم بی نیاز  
که بر تو بماناد شاهنشهی  
دگر آرزو هر چه خواهی رواست  
که بودم بدین کشور آراسته  
همه پیش این نامدار انجمن  
که بیزارم از چیز او کم و بیش  
زن از آرزوها چو پاسخ شنود  
زپیش بزرگان و آزادگان  
بدانخواستنه بنده را شاد کرد  
بدان کو ورا خویش بد بیش داد

بیخسید چندی بآتشکده  
دگر بر کنامی که ویران بدی  
بمزد جهاندار خسرو بهاد  
بیامد بدان باغ و بگشاد روی  
همه بنده گانرا بر خویش خواند  
چنین گفت از آنپس ببانگ بلند  
همه گوش دارید گفتار من  
مگوثید یکسر جز از راستی  
کز آن پس که من پیش خسرو شدم  
سر بانوان بودم و فر شاه  
نباید سخن هیچ گفتن بروی  
همه یکسر از جای برخاستند  
که ای نامور بانوی بانوان  
بیزدان که هرگز ترا کس ندید  
همانا زهنگام هوشنگ باز  
همه خادمان و پرستندگان  
بآواز گفتند کای سرفراز  
که یارد سخن گفتن از تو بید  
چنین گفت شیرین که آن به کنش  
بدر را بکشت از پی تاج و تخت  
مگر مرگرا پیش دیوار کرد  
پیامی فرستاد نزدیک من  
بدن گفتم این بد که تا زنده ام  
پدید را کردم همه راه خویش  
پس از مرگ من بر سر انجمن  
زگفتار او ویژه گریان شدند  
چو رفتند گویندگان نزد شاه  
بیرسید شیروی کان نیک خو  
فرستاد شیرین بشیروی کس  
کشایم رد دخمه شاه باز

چه بر جای نوروز و جشن سده  
ریاطی که آرام شیران بدی  
بنیکی روان ورا کرد شاد  
نشست از بر خاک بی رنگ و بوی  
مر آن هر یکیرا بخوبی نشانده  
که هر کس که هست از شما ارجمند  
نبیند کس نیز دیدار من  
نیاید زندانندگان کاستی  
بمشکوی زرین او نوشدم  
از آنپس چه پیدا شد از من گناه  
چه روی آید اندر زنی چاه جوی  
زبانها بیاسخ بیاراستند  
سخن گوی و دانا و روشن روان  
نه نیز از پس پرده آوا شنیده  
چو تو نیز نشست بر تخت ناز  
جهانجوی و بیدار دل بنده گان  
ستوده بچین و بروم و طراز  
دی کردن از روی تو کی سزد  
که چرخ بلندش کند سرزنش  
کزین پس دو چشمش مبیناد بخت  
که مرگ پدر زان نشان خوار کرد  
که تاریک شد جان باریک من  
جهان آفرینرا پرستنده ام  
پراز درد بودم زبده خواه خویش  
زیاتش مگر بد سراپد زمن  
هم از درد پرویز بریان شدند  
شنیده بگفتند از آن بیگناه  
دگر از چه چیز آمدش آرزو  
که اکنون یکی آرزو مانده و بس  
بد بیدار او آمدستم نیاز

بدیدار آن مهتر او پادشاست	چنین گفت شیروی کین هم رواست
زن یارسا مویه آغاز کرد	نگهبان در دخمه را باز کرد
گذشته سخنها همه کرد یاد	بشد چهر بر چهر خسرو نهاد
ز شیرین روانش بر آورد گرد	همانگاه زهر هلاهل بخورد
بتن در یکی جامه کافور بوی	نشسته بر شاه پوشیده روی
بمرد و زگیتی ستایش ببرد	بدیورا پشتش نهاده بمرد
زدیدار او پرز تیمار گشت	چو بشنید شیروی بیمار گشت
ز مشک و ز کافورش افسر کنند	بفرمود تا دخمه دیگر کنند
برین بر نیامد بسی روزگار	در دخمه شاه کرد استوار
جهانرا ز شاهان پر آمد قفیز	که شیروی را زهر دادند نیز
همان تخت شاهان پسر را سپرد	بشومی بزارد و تشومی بمرد
بهشتم ز کافور یابد کلاه	کسی پادشاهی کند هفت ماه
بدی بتر از عمر کوتاه نیست	بگیتی بهی بهتر از اه نیست
بگویم که پیش آمدم ناگزیر	کنون پادشاهی شاه اردشیر

بدین سان ارمنیان در شاهنامه به عنوان دوستان ملت ایران ظاهر شده اند. مواردی که فردوسی به عنوان مطالب تاریخی در مورد ارمنستان قید کرده عمدتاً "به دوره بعد از انقراض اشکانیان ارمنی در ارمنستان مربوط می باشد. دیگر اینکه، داستاهای مربوط به موسیل (موشغ مامیکنیان) در شاهنامه حائز اهمیت می باشند. در این خصوص شاهنامه ارمنیان را به یاری ایرانیان می فرستد و آنان راهمراه با ایرانیان به عنوان متحدین در برابر اقوام ترک دشمن اصلی ایرانیان معرفی می نماید.

فردوسی چهره شیرین همسر خسرو پرویز را بگونه ای دیگر و با عشقی متفاوت معرفی می کند و به عنوان پایه گذار روایتی عمل می کند که بر اساس آن شیرین زیباروی ارمنی مسیحی است.

## ۵- پژوهش‌های ارمنیان در باره شاهنامه

فردوسی و شاهنامه‌شناسی مکان‌ویژه و مهمی در پژوهش‌های ادبی به خود اختصاص می‌دهد و پژوهشگران بسیاری از ملل کوناگون در باره فردوسی و شاهنامه وی تحقیقات ادبی، اسطوره‌شناسی و تطبیقی به عمل آورده‌اند. نویسندگان و اهل علم و ادب ارمن نیز از این امر مستثنی نبوده از مدت‌ها پیش در این زمینه کار کرده‌اند. در مورد آگاهی‌های شاهنامه از ارمنیان نخستین بار آراکل ساروخان به بررسی پرداخته است. او در تحقیق خود تحت عنوان «فردوسی و موسی خورنی» که در سال ۱۹۳۶ در وین به چاپ رسید، به بررسی همکاری نظامی خسرو پرویز ساسانی (۶۲۸-۵۹۰ م.) و موشغ مامیکنیان سپهسالار ارمن می‌پردازد. پس از ساروخان، دانشمند بزرگ ارمنی هراچیا آجاریان در مورد اطلاعات فردوسی در باب ارمنیان پژوهشی تحت عنوان «فردوسی» دارد که به سال ۱۹۴۲ در ایروان به چاپ رسیده است.

نخستین پژوهش علمی شاهنامه فردوسی در میان ارمنیان توسط استپانوس نازاریان صورت گرفت. او هنگام اشتغال در شهر قازان روسیه در کنار بررسی‌های ارمنی‌شناسی خود زبان‌های فارسی و عربی را فرا می‌گیرد و در ادبیات و شعر فارسی تعمق می‌کند. «گلستان» سعدی را ترجمه کرده تحقیقی در باره شاهنامه فردوسی می‌نویسد (به زبان روسی) که در سال ۱۸۴۹ به عنوان تزد کتری از آن دفاع می‌کند. بخش نخست آن در سال ۱۸۴۹ در قازان و بخش دوم در سال ۱۸۵۱ در مسکو به چاپ می‌رسد.

مسروپ تاغیادیان که به ادب و تاریخ ملل شرق تسلط داشت در سال ۱۸۴۶ در کتاب «تاریخ پارس» (۱۸۴۶ کلکته) تاریخ ایرانیان را مطابق با شاهنامه فردوسی می‌نگارد و در مورد پادشاهی ضحاک به کتاب تاریخ موسی خورنی رجوع می‌کند. در ادبیات ارمنی راجع به آژدهاک یاد شده توسط موسی خورنی در کتاب ارزشمندش «تاریخ ارمنیان» بسیار سخن گفته شده است. سال ۱۸۵۰ پروفیسور مگردیچ امین کتاب «داستانهای کهن ارمنستان» را منتشر نمود و در آن بخش داستانهای پارسی «از تاریخ ارمنیان» موسی خورنی را نیز مورد بررسی قرار داده «آژدهاک» موسی خورنی را با «ضحاک» شاهنامه مقایسه نموده نتیجه می‌گیرد که هر دو نویسنده حکایت از یک داستان دارند و هرودن خورنی همان فریدن شاهنامه است. بجز از م. امین نویسندگان دیگر ارمنی چون گریگور خالاتیانتس، ن. آکینیان و غیره در مورد آژدهاک مذکور توسط خورنی و افسانه مربوط به او مطالبی به رشته

تحریر کشیده همان نتیجه گیری مگردیچ امین را تصدیق می کنند و مورد اخیر توسط بابکن چوگاسزبان پژوهشگر نامی و معاصر ارمنی نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

پروفسور کاراپت ملیک اوهانجانیان در کتاب "فردوسی و موتیف ها داستانی ایران در شاهنامه و در ادبیات ارمنی" (۱۹۳۴) سعی کرده است همانندی های منابع پهلوی شاهنامه یعنی "یادگار زربران" "خداینامه" و "کارنامه اردشیر بابکان" را در ادبیات ارمنی یافته چگونگی بهره جویی از آنها نخست توسط تاریخنویسان ارمنی و آنگاه بوسیله فردوسی را روشن سازد.

پژوهشگر مذکور نتیجه می گیرد که واریانت ارمنی "کارنامه" پیش از تحریر پهلوی آن در میان ارمنیان وجود داشته است و واریانت ارمنی در ویرایش اولیه تاریخ آگاتانگوس وجود داشته است و رویدادهای "کارنامه" در واقع بخشی از زنجیره طولانی را تشکیل می دهد که روابط ارمنیان با ایرانیان و مبارزه فئودالها و حکومت ساسانی توسط آنها تشریح می گردد.

در مورد انعکاس موتیف های داستانی ایران در ادبیات ارمنی پژوهشگران دیگری چون ک. کستانیان، م. آبنیان، ت. آودالبگیان، استپان مالخاسیان، ه. تیراکیان، روبین آبراهامیان، م. تیراکیان و سایرین بررسی هایی انجام داده اند. بررسی تطبیقی حماسه های دو ملت ایران و ارمن دارای اهمیت فراوانی است. پژوهشگرانی چون گ. خالاتیان، ب. خالاتیان و گ. هوسپیان در بررسی روایات ارمنی داستان "رستم زال" معتقدند که اینان از شاهنامه ایرانی متأثر گردیده اند. پژوهشگر نخست در بررسی حماسه ارمنی "داویت ساسونی" آن را با رستم - مقایسه می کند و آخر الامر نتیجه می گیرد که این پهلوان داستانی ارمنی همان رستم ایرانی است که نامش تغییر یافته است.

رافی (هاکوب ملیک هاکوپیان) نویسنده نامی ارمنی در کتاب "در باره ادبیات" (ایروان ۱۹۵۸) به بررسی فردوسی و شاهکارش شاهنامه پرداخته حماسه ایران را تحلیل نموده آن را با "ایلیاد" هومر نیز مقایسه کرده است.

سمبات شاه عزیز شاعر بزرگ ارمنی نیز در "نامه های تابستانی" (مسکو ۱۸۹۷) در مورد فردوسی و شاهکار او مطالبی نوشته است.

باگرات خالاتیان نیز در کتاب "قهرمانان ایران در میان ارمنیان" سعی در اثبات یک فرضیه نادرست نموده است، او می نویسد: «ارمنیان به عنوان ملتی کوچک هیچ چیز مختص به خود نداشته اند و مشرق به لطف پارسیان دروازه بهشت مرموزی بر

روی آنان گشوده است که ذهن و فکر انسان بطور شگفت آوری توسط آن در دامان طبیعت پرطراوت مشرق رشد و نمو کرده است.»

ن. آکینیان نیز پژوهشی تحت عنوان «آزدهاک بیوراسب و مزدک کمونیست در روایات ارمنی بر اساس تاریخ موسی خورنی» (نشریه «هاندس آمسوریا» - ۱۹۳۶) سایر پژوهشگران یاد شده نیز به نحوی کوشیده اند حماسه داویت ساسونی را واریانت ارمنی داستان رستم زال جلوه گر سازند. لیکن برخی دیگر از پژوهشگران ارمنی چون هوسپ اوربلی ثابت کرده اند که ویژگی های اساطیری در میان کلیه مردمان گیتی همسان و یکسانند زیرا این اسطوره های بجای اینکه یکی از دیگری ناشی شده باشد، به مقتضای شرایط خاص تاریخی هر ملت (که برای اکثر آنها همانند است) بوجود آمده اند و لذا وجود همانندی میان آنان دلیلی بر ناشی شدن یکی از دیگری نمی باشد. پروفیسور مانوک آبیغان در پژوهش خود «وزن شعری شاهنامه در ادب ارمنی» (۱۹۳۴) (ایروان) به تأثیر هنری شاهنامه در ادبیات ارمنی پرداخته است.

دکتر روبن آبراهامیان در سال ۱۹۳۴، پژوهشی تحت عنوان «فردوسی و شاهنامه او» (جلد اول) در تهران به چاپ رساند او در این کتاب در باره عصر فردوسی، زندگینامه و معاصران او، فنون شعری شاهنامه، بررسی و تحلیل محتوای شاهنامه، ویژگی های شاهنامه، دین زرتشت در شاهنامه، تأثیر اسلام، جنبه های هنری، مقایسه اجمالی شاهنامه با حماسه های ارمنی، یونانی و آلمانی، کاستی های شاهنامه، به بحث می پردازد.

در سال ۱۹۳۴ م. (۱۳۱۳ ش.) در ایران و سایر کشورها هزاره تولد فردوسی جشن گرفته شد. ارمنیان ایران و ارمنستان نیز نمی توانستند در این جشن باشکوه شرکت نکنند. کلوب ارمنیان تهران به همین مناسبت جشنی ترتیب داد و کتاب یاد شده دکتر آبراهامیان را به همین مناسبت به چاپ رساند. در تهران به دعوت دولت ایران پروفیسور هوسپ اوربلی از ارمنستان در جشن هزاره فردوسی شرکت کرد و در مجموعه سخنرانی های ۱۶-۱۲ مهر ماه ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) تحت عنوان *L'ARGENTERIC SASSANIDE ET CHAHNAME* سخنرانی کرد.

در جشن هزاره فردوسی در روز جمعه ۱۳ مهر ۱۳۱۳ دسته خوانندگان آقای نیکول گالاندریان شرکت داشتند و آوازهای عاشق های ارمنی، جیوانی، غریب و سایات نوا و راسودیا فردوسی، نی شبان تصنیف روین اجرا گردید.

در ارمنستان نیز به مناسبت هزاره فردوسی در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ ه.م) مجموعه «فردوسی» در ایروان چاپ شد که حاوی چند مقاله و تحقیق در باره فردوسی و



شاهنامه بود. روزنامه "هوسامبر" شماره ۶ ژوئن ۱۹۳۵ (فوق العاده) را به فردوسی اختصاص داده است.

پروفسور مانوک آبعیان در جلد دوم کتاب "تاریخ ادبیات کهن ارمنی" (بیروت ۱۹۵۶ ص ۵۵۲) فصلی تحت عنوان "تأثیر فرم های شاهنامه" دارد. او در این پژوهش تأثیرات شاهنامه بر شعر ارمنی و آوازه های مذهبی ارمنی را بررسی می کند. یکی دیگر از پژوهشگران در زمینه فردوسی و شاهنامه بابکن چوگاسزیان است او در کتاب "مناسبات ادبی ایران و ارمنستان" (ایروان ۱۹۶۳) فصلی تحت عنوان "افسانه آزدهاک بیوراسب در نزد موسی خورنی" دارد. وی در شماره دوم مجله "ایران نامه" چاپ ایروان مقاله دیگری تحت عنوان "انعکاس افسانه زال قهرمان داستانی ایران در تاریخ موسی خورنی" دارد.

پروفسور آ. آراکلیان در کتاب "تاریخ تحول فرهنگ فکری ارمنیان" (جلد اول، ۱۹۵۹، ص ۳۵۹) فصلی را به "شاهنامه در ادبیات ارمنی" اختصاص داده است. آودیس شاهسواریان نیز با پژوهش عمیق خود تحت عنوان "شاهنامه و منابع ارمنی، (ایروان: ۱۹۶۷) به بررسی ویژگی ها و همانندی و وجوه تمایز حماسه ایران و ارمنستان پرداخته است.

فردوسی و شاهنامه او در ادبیات و شعر معاصر ارمنی نیز انعکاس یافته است از جمله در اشعار یغیشه چارنتس، ناییری زاریان، سوغومون تاروتنسی، هوانس شیراز و دیگران.

چنانکه مشاهده می گردد پژوهشگران و جامعه اهل ادب ارمنی نیز در کنار جامعه اهل تحقیق و اندیشه در مورد حماسه های ارمنی و ایرانی، فردوسی و شاهنامه فعالیت های چشمگیری انجام داده اند و این بررسی های تاریخی بس بلند تا امروز ادامه دارند. در این راه چه ارمنیان ساکن ارمنستان و چه جوامع مهاجر نشین ارمنی در کشورهای مختلف کماکان به کار و تلاش و تحقیق در این زمینه مشغول هستند.

## ۶- ترجمه های ارمنی شاهنامه

ارمنیان نیز همچون ملل دیگر با توجه به ارزش های والای حماسی و ادبی و همانندی روحیه شاهنامه با روحیه و حماسه ملی خود آن را از حدود یکصد سال پیش تاکنون ترجمه کرده اند.

نخستین مترجم ارمنی شاهنامه فردوسی ساموئل گیولزادیان می باشد که داستان "رستم و سهراب" و ده قطعه دیگر را ترجمه کرده که در سال ۱۸۹۳ در شهر شوشی آرتساخ (قره باغ) به چاپ رسیده است. اشعار زیر از این کتاب ترجمه شده است: پاسخ فردوسی به کاتب الکتاب سلطان محمود غزنوی، رباعی فی البدیهه فردوسی به عنصری، فرخی، عسجدی شاعران دربار و شعری خطاب به سلطان محمود و در انتها داستان "رستم و سهراب" متشکل از ۲۳ فصل. ترجمه به صورت نظم است.

دومین ترجمه گیولزادیان از شاهنامه به داستان "سیاوش" مربوط می شود، ترجمه به صورت نثر انجام شده. ترجمه سوم مربوط به "ضحاک، آزدهاک بیوراسب" است که در سال ۱۸۹۴ در شوشی به چاپ رسیده است. نخست مدح سلطان محمود و سپس پیشگفتار فردوسی و ستایش "فردوسی و سلطان محمود" و آنگاه داستان اصلی شامل ۱۱ فصل قید می شود. در انتها منابع ترجمه بیان گردیده است. به گواهی خود گیولزادیان این ترجمه شامل ۱۵، ۰۰۰ بیت است. در پایان کتاب بخشی تحت عنوان "قطعاتی از شاهنامه" جای گرفته و در آن سخنان آغاز و پایان فردوسی در شاهنامه و نکوش سلطان محمود آمده است.

از نظر ترتیب زمانی، دکتر هاروتیون تیریکیان دومین مترجم شاهنامه محسوب می شود. او که زاده قیصریه (۱۸۴۵) آناتولی بود و پیشه پزشکی داشت پس از کسب تحصیلات در پاریس به استامبول باز می گردد و به عنوان پزشک و رئیس هیئت امنای مدرسه مرکزی ملی استامبول منصوب می شود. او در سال ۱۸۹۰ همراه جمعی دیگر از اندیشمندان و چهره های ملی و اجتماعی دستگیر و روانه زندان می شود اما با وساطت آزاد شده در سال ۱۸۹۶ به ایران می آید و به عنوان پزشک درباری مظفرالدین شاه منصوب شده به مدت ده سال انجام وظیفه می کند و به خاطر خدمات شایسته خود به دریافت هدایا و خلعت و لقب خان نایل می گردد. او در ایران فرصت خوبی برای مطالعه منشأ زبان مادری، زبان های پهلوی و فارسی نو پیدا می کند و علاقمند به ترجمه از آن زبان ها می شود. بویژه آثار فردوسی و سعدی را به خوبی بررسی و مطالعه می کند و پژوهش های خود را در نشریه "باناسر" پاریس به چاپ می رساند. او تا زمان ترجمه "گلستان" سعدی به مطالعه ادیان ایران، آیین زرتشت، زند

اوستا و قرآن می پردازد آنگاه اقدام به ترجمه "گلستان" می کند که مورد توجه جامعه اهل ادب و اندیشه قرار می گیرد. سپس اقدام به ترجمه "شاهنامه" و "کارنامه اردشیر بابکان"، "آتر بدمارپندان" اشعاری از رودکی، عمر خیام، متون پهلوی به زبان ارمنی می کند از دیگر کارهای او "واژه نامه آریایی ارمنی"، "وزن شعر ارمنی"، مطالعات ایران و ارمن" و غیره را می توان نام برد. او در سال ۱۹۰۷ به ایالات متحده آمریکا رفته در نیویورک رحل اقامت می گزیند. ترجمه "کارنامه اردشیر بابکان" در سال ۱۹۰۷ در ماهنامه "آناهیت" پاریس و در سال ۱۹۰۹ همین اثر با تکمیل و تفصیل در نیویورک به چاپ می رسد. این ترجمه او شامل ۱۹۷۵ بیت بوده پس از پیشگفتار بخش مربوط به "سخنی چند در باره فردوسی" آمده است.

در سال ۱۹۲۴، در شماره چهارم ماهنامه "نورک" ایروان ترجمه ارمنی پیش در آمد داستان "بیژن و منیژه" (۷۲ بیت) به ترجمه گورک آساتور منتشر شد. در سال ۱۹۳۴ به مناسبت هزاره فردوسی در ایروان ترجمه داستان "رستم و سهراب" پیش در آمد داستان "بیژن و منیژه" و "هجو سلطان محمود" با ترجمه گوک آساتور و با نقاشی های مارتیروس ساریان نقاش سرشناس ارمنستان در یک کتاب چاپ گردید.

پروفسور روبن آبراهامیان نیز از شاهنامه ترجمه کرده است. ترجمه او به قطعه "بهرام گور و آزاده" مربوط است. او در این ترجمه به وزن متن اصلی پایبند مانده است. او برای این ترجمه از سه نسخه فارسی و چاپ روسی استفاده کرده است. او توضیحاتی نیز به کتاب اضافه کرده، در انتها متن فارسی را افزوده است. کتاب در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴ در تهران) به چاپ رسید.

هوسپ میرزایان مترجم نامی عمر خیام نیز سه قطعه از شاهنامه را ترجمه کرده است: "رستم و سهراب"، "رستم و اشکیوس"، "رستم و اسفندیار"، مترجم چنین نوشته است: "من فکر نمی کردم ترجمه شاهنامه را بتوانم انجام دهم اما هر چه به روز جشن هزاره فردوسی نزدیک تر می شدیم خود را به عنوان ایرانی ارمنی بیشتر مقید به انجام کار می نمودم و اینکه به هر نحو در این جشن شرکت کنم... زمان شروع کار فرا رسید و ترجمه را آغاز کردم و فکر کردم تا آنجا که فرصت باشد به ترجمه ادامه دهم". او نخست از ترجمه "رستم و اسفندیار" شامل ۳۰۰ بند شروع کرده و سپس با "رستم و اشکیوس" و آنگاه "رستم و اسفندیار" شامل ۸۰۰ بند ادامه داده است. لیکن به علت کمبود وقت نتوانست متن کامل را ترجمه کند. کتاب او در سال ۱۹۳۴ در تهران به چاپ رسید.

مترجم بعدی شاهنامه مهرداد تیریاکیان فرزند هاروتیون تیریاکیان است که ۲۵ قطعه از شاهنامه را ترجمه کرده است. ترجمه های او شامل هجو سلطان، دو داستان مربوط به ضحاک با پنج داستان زال و رودابه، دو داستان افراسیاب، داستان رستم و سهراب، دو قطعه از داستان اسفندیار، دو قطعه از داستان بهرام گور و آزاده، خسرو انوشیروان، دو قطعه از نوشیروان، دو قطعه از خسرو پرویز. او در پیشگفتار مفصل خود در باره محتوای "شاهنامه" بحث می کند. کتاب ترجمه منتخب شاهنامه، در سال ۱۹۵۱ در نیویورک به چاپ رسید. ترجمه تیریاکیان جمعاً شامل ۲۰۸۲ بیت است.

رافی (هاکوپ ملیک هاکوپیان) نویسنده بزرگ ارمنی نیز ترجمه شاهنامه را انجام داده است. اما از روی چاپ روسی و. اوسنکوف. ترجمه رافی شامل سه بخش است: "شاعر کوچک"، "شاعر جوان" و "بهشتی" که در ماهنامه "آغیبور" در تفریس (سال ۱۸۸۴ شماره های ۹-۸) به چاپ رسیده است.

رافی شعر "فردوسی" هاینه را نیز ترجمه کرده است که بعدها در سال ۱۹۳۴ با ترجمه سوغومون تارونتسی به چاپ رسید. تارونتسی "هجو سلطان محمود" را از شاهنامه شامل ۲۱۸ مصرع ترجمه کرده است.

در سلسله انتشارات "منابع خارجی در باره ارمنیان" که بسال ۱۹۴۲ توسط دانشگاه دولتی ایروان بچاپ رسیده شماره چهارم آن به فردوسی اختصاص یافته و تحت عنوان "منابع پارسی" قرار دارد. این ترجمه را آکادمیسین هراچیا آجاریان زبانشناس و ارمنی شناس نامی ارمنی انجام داده است.

هراچیا آجاریان در کنار مطالعات همه جانبه در زمینه ارمنی شناسی، زبان، تاریخ و ادبیات ایران همچنین فرقه های مذهبی و آداب و سنن ایرانیان را نیز مورد بررسی قرار داده پژوهش های ارزشمندی را به رشته تحریر کشیده است. او در عین حال آثاری از خیام، سعدی و شاهنامه فردوسی را ترجمه کرده است. ترجمه شاهنامه توسط آجاریان شامل ۲۹۹ خط است. او توضیحات مفصل نیز ارائه می دهد. ترجمه او در سال ۱۹۴۲ در ایروان به چاپ رسید. در سالهای اخیر سرگتی اوماریان نیز در ارمنستان به ترجمه شاهنامه پرداخته است.

او در ترجمه نخست خود این بخش های شاهنامه را ترجمه کرده است: "سیاوش" شامل دو بخش، "پیشگفتار" شامل "گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه"، "گفتار در سرگذشت دقیقی شاعر"، "گفتار اندر بنیاد نهادن کتاب"، "اندر ستایش ابو منصور". در بخش دوم داستان در انتها "بخش موشغ ارمنی" آمده که دارای دو عنوان

“کمک ایرانیان به ارمنیان” و “کمک ارمنیان به ارمنیان” می باشد (ایروان: ۱۹۶۲). در انتهای کتاب توضیحات ضروری ارائه شده است.

کتاب دوم همین مترجم تحت عنوان “زال و رودابه” شامل ۹ قطعه است که چهار قطعه تکراری از کتاب اول است و در انتها دارای توضیحات منوط به متن است. این کتاب در سال ۱۹۶۴ در ایروان به چاپ رسید.

کتاب سوم اوماریان مربوط به “رستم و سهراب” است که در سال ۱۹۶۷ در ایروان به چاپ رسید.

اوماریان در مجموعه “شرق لیریک” چهار قطعه از ترجمه های فوق را گنجانده است (ایروان: ۱۹۷۱).

کتاب چهارم اوماریان تحت عنوان “شاهنامه فردوسی” شامل “پیشگفتار”، “زال و رودابه”، “رستم و سهراب”، “سیاوش” و “قطعات لیریک” می باشد (ایروان: ۱۹۷۵).

چنانکه دیدیم، ارمنیان توجه زیادی به “شاهنامه” فردوسی داشته اند و ترجمه های مختلف این کتاب در اثر همین توجه و کنجکاوی صورت گرفته اند و خوانندگان ارمنی به کمک آنها توانسته اند، با شاهکار غنی ادبیات ایران آشنا شوند.

## ۷- کتابنامه ارمنی فردوسی و شاهنامه

در مورد شاهنامه و فردوسی کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری تاکنون توسط اهل ادب و اندیشه ارمنی چه در ارمنستان و چه در کشورهای دیگر نوشته شده است. نگارنده تا آنجا که به این مقاله‌ها و کتابها دسترسی داشته و یا در باره آنها مطالبی در منابع مختلف یافته است، سعی نموده فهرستی از موارد یاد شده را در این بخش یاد آورد شود. مسلماً نوشته‌های دیگری نیز وجود داشته و دارند که با توجه به عدم دسترسی، نگارنده قادر به ذکر آنها نمی‌باشد.

۱- آراکل ساروخان: "فردوسی و موسی خورنی". وین: ۱۹۳۶.

۲- هراچیا آجاریان: "فردوسی". ایروان: ۱۹۴۲.

۳- گریگور خالاتیان: "اشکانیان ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی" (به

زبان روسی). مسکو: ۱۹۰۳.

۴- کاراپت ملیک اهانجانیان: "فردوسی و موتیف‌های داستانی ایران در

شاهنامه و منابع ارمنی"، در مجموعه "فردوسی". ایروان: ۱۹۳۴.

۵- اثر گریگور خالاتیان مسکو ۱۸۹۷.

۶- باگرات خالاتیان: "قهرامانان ایران در میان ارمنیان". استامبول: ۱۹۰۱.

۷- گ. هوسپیان: داستان مردمی "رستم زال"، تفریس ۱۹۰۵.

۸- ه. اوربلی: "حماسه قهرمانی ارمنی". ایروان: ۱۹۵۶.

۹- روین آبراهامیان: "فردوسی و شاهنامه او" (ارمنی). تهران: ۱۹۳۴.

۱۰- مانوک آبعیان: "دنیای حماسی شرق"، الف. "رستم و سهراب" ۱۸۹۰ در

نشریه "قرن جدید" شماره ۳ (ارمنی).

۱۱- مانوک آبعیان: "شاهنامه" ایروان: ۱۹۳۴. در مجموعه "فردوسی"

(ارمنی).

۱۲- گارگین لوونیان: "فردوسی در ادب ارمنی". در مجموعه "فردوسی"

(ارمنی). ایروان: ۱۹۳۴.

۱۳- کاراپت ملیک اهانجانیان: "مقدمه در رستم زال" داستان مردمی ارمنی -

ایرانی. در مجموعه "فردوسی" (ارمنی). ایروان: ۱۹۳۴.

۱۴- مجموعه "فردوسی". به مناسبت هزاره فردوسی (ارمنی). ایروان: ۱۹۳۴.

۱۵- ساموئل گیولزادیانتس (مترجم). ضحاک، آژدهاک بیوراسب "فردوسی.

شوشی: ۱۸۹۴.

- ۱۶- روین آبراهامیان: مقایسه داستانهای حماسی ایران با داستان های حماسی ارمنی، یونانی و آلمانی، مجله مهر ۲. تهران: ۱۳۱۳.
- ۱۷- هراند قو کاسیان: شاهنامه فردوسی به زبان ارمنی، مجله ارمغان ۳۶. تهران: ۱۳۴۶. و در مجله هور شماره ۳۰/۲۹. تهران: ۱۳۵۲.
- ۱۸- ۵. اوربلی: ARGENTERIE SASSANIDE IT LE SHAH- NAMEH. L' به مناسبت هزاره فردوسی. تهران: ۱۹۴۴.
- ۱۹- ۵. اوربلی: مجموعه فردوسی. شماره ۵ ص ۲۰-۱۹. ایروان: ۱۹۳۴.
- ۲۰- ۵. اوربلی: شاهنامه مجموعه "فردوسی"، ص ۱۱-۱. ایروان: ۱۹۳۴.
- ۲۱- ۵. تیریاکیان(مترجم): انتخاب شاهنامه، ترجمه از پهلوی. پاریس: ۱۹۰۶.
- ۲۲- ۵. تیریاکیان(مترجم). شاهنامه فردوسی. کارنامه اردشیر بابکان. نیویورک: ۱۹۰۹.
- ۲۳- گ. آساتور(مترجم). رستم و سهراب. ایروان: ۱۹۳۴.
- ۲۴- س. تاروتنسی(مترجم). جنگ رستم و اسفندیار و مرگ اسفندیار. هفته نامه گراکان ترت، شماره ۲۶، ۱۰ اکتبر ۱۹۳۴.
- ۲۵- روین آبراهامیان: بهرام گور و آزاده، ترجمه به ارمنی. تهران: ۱۳۱۳(۱۹۳۴).
- ۲۶- مهرداد تیریاکیان: منتخب شاهنامه فردوسی به زبان ارمنی. نیویورک: ۱۹۵۱.
- ۲۷- ن. آکینیان: "آژدهاک بیوراسب و مزدک کمونیست در روایات ارمنی بر اساس تاریخ موسی خورنی. نشریه هاندس آموریا، ۱۹۳۶.
- ۲۸- م. آبغیان: "وزن شعری شاهنامه در ادب ارمنی" در مجموعه فردوسی. ایروان: ۱۹۳۴.
- ۲۹- س. گیولزادیان(مترجم): "رستم و سهراب" و چند قطعه دیگر. شوشی: ۱۸۹۳.
- ۳۰- س. گیولزادیان(مترجم): "سیاوش". شوشی: ۱۸۹۳.
- ۳۱- گ. آساتور(مترجم): "بیژن و منیژه". ماهنامه نورک، شماره ۴. ایروان: ۱۹۲۴.
- ۳۲- گ. آساتور(مترجم): "فردوسی" (شامل بیژن و منیژه رستم و سهراب و هجو سلطان محمود. ایروان: ۱۹۳۴. با نقاشی م. ساریان.

- ۳۳- هوسپ میرزایان (مترجم): "شاهنامه"، ("رستم و سهراب"، "رستم و اشکیوس"، "رستم و اسفندیار"). تهران: ۱۹۳۴.
- ۳۴- رافی (هاکوپ ملیک ها کوپیان): "شاهنامه" (شاعر کوچک، شاعر جوان، بهستی). ماهنامه "آغیور" (شماره های ۱۰ و ۹-۸)، تفلیس: ۱۸۸۴.
- ۳۵- سرگئی اوماریان (مترجم): "فردوسی" (ساوش). ایروان: ۱۹۶۲.
- ۳۶- سرگئی اوماریان (مترجم): "فردوسی" "زال و رودابه". ایروان ۱۹۶۴.
- ۳۷- سرگئی اوماریان (مترجم): "فردوسی" "رستم و سهراب" ایروان ۱۹۶۷.
- ۳۸- سرگئی اوماریان (مترجم): "فردوسی" "شرق لیریک" شامل چهار قطعه از شاهنامه. ایروان: ۱۹۷۱.
- ۳۹- سرگئی اوماریان (مترجم): شاهنامه فردوسی، (شامل کلیه قطعاتی که شاعر از شاهنامه ترجمه کرده است). ایروان ۱۹۷۵.
- ۴۰- رافی (هاکوپ ملیک ها کوپیان): "در باره ادبیات" (به بررسی فردوسی و شاهکار او پرداخته است). ایروان ۱۹۵۸.
- ۴۱- سمبات شاه عزیز: "نامه های تابستانی" (در باره فردوسی و شاهنامه بررسی کرده است). مسکو: ۱۸۹۷.
- ۴۲- آ. شاهسواریان: "شاهنامه و منابع ارمنی" ایروان ۱۹۶۷.
- ۴۳- ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک): "شاهنامه و منابع ارمنی"، نشریه نامه فرهنگ ایران، بنیاد نیشابور.
- ۴۴- ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک): "شاهنامه و ارمنیان" اثر حاضر.



## منابع:

- ۱- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. چاپ سوم، تهران: انتشارات جاویدان، بهار ۱۳۶۲.
- ۲- فردوسی و شاهنامه او. روبن آبراهامیان. تهران: ۱۳۱۳ (۱۹۳۴).
- ۳- مناسبات ادبی ایران و ارمن. بابکن جوکاسریان. ایروان: ۱۹۶۳.
- ۴- کتابشناسی فردوسی. گردآوری ایرج افشار. تهران: ۱۳۵۵.
- ۵- انعکاس داستان حماسی زال ایران در تاریخ موسی خورنی. نشریه ایراننامه شماره ۲.
- ۶- سلسله مقاله ها در باره فردوسی. روزنامه آلیک. ۱۸ مارس ۱۹۹۱.
- ۷- شاهنامه و منابع ارمنی. ۱. گرمائیک. نشریه نامه فرهنگ ایران دفتر دوم.
- ۸- دکتر هاروتیون تیریکیان. ماهنامه "ارمنستان شوروی".
- ۹- شاهنامه و منابع ارمنی. آ. شاهسواریان. ایروان: ۱۹۶۷.
- ۱۰- مترجمان ارمنی شاهنامه. روزنامه آلیک شماره ۶۶۷۱-۴.
- ۱۱- فردوسی. ترجمه س. اوماریان. ایروان: ۱۹۶۲.
- ۱۲- شاهنامه فردوسی. ترجمه س. اوماریان. ایروان: ۱۹۷۵.
- ۱۳- تاریخ ترقی و فرهنگ فکری ملت ارمن. جلد اول، ا. آراکلیان. ایروان: ۱۹۵۹.
- ۱۴- تاریخ ادبیات کهن ارمنی. م. آبعیان. جلد ۲، بیروت: ۱۹۵۹.
- ۱۵- خاطراتی در باره نیکول گالاندریان موسیقیدان. آرا ترهوانیسیان. تهران: ۱۹۶۲.
- ۱۶- فرهنگ نامهای شاهنامه. علی جهانگیری. تهران: ۱۳۶۹.
- ۱۷- مترجمان ارمنی شاهنامه. ماهنامه "لرابر"، شماره ۴. ایروان: ۱۹۸۰.
- ۱۸- دایرة المعارف بزرگ ارمنی جلدهای ۱۳-۱. ایروان.
- ۱۹- اصول اخلاقی در حماسه داویت ساسونی (ارمنی). ج. قازاریان. ایروان: ۱۹۷۶.
- ۲۰- بررسی تطبیقی روایات "دلاوران ساسون". آ. ساهاکیان. ایروان: ۱۹۷۵.
- ۲۱- "دلاوران ساسون" مجموعه روایات. ایروان: ۱۹۷۷.
- ۲۲- "دلاوران ساسون"، مجموعه روایات جدید، ایروان: ۱۹۷۷.
- ۲۳- حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا. تهران: ۱۳۶۳.

- ۲۴- فرهنگ فارسی معین.
- ۲۵- شاهنامه فردوسی، ژول مول. تهران: ۱۳۶۳.
- ۲۶- تاریخ ادبی ایران. ادوارد براون.
- ۲۷- تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، سعید نفیسی جلد‌های ۱ و ۲. تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۳.
- ۲۸- سخن و سخنوران. بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸.
- ۲۹- گنج سخن. دکتر ذبیح الله صفا. جلد‌های ۱، ۲، ۳. تهران: ۱۳۶۳.
- ۳۰- تاریخ ادبیات ایران. دکتر ذبیح الله صفا. تهران: ۱۳۵۷.

**SHAHNAMEH OF FIRDOWSI AND  
THE ARMENIANS**

**BY**

**EDIC BAGHDASARIAN**

**( ED. GERMANIC )**

**PRINTED IN TEHRAN - IRAN 2002**

**ՉԱՐՆԱՄԵՆ  
ԵՎ  
ՐԱՅԵՐԸ**

**Էդիկ Բաղդասարյան  
(Էդ. Գերմանիկ)**

**Թեհրան 2002**

**ISBN 964-06-0746-0 ۹۶۴-۰۶-۰۷۴۶-۰ شابک**